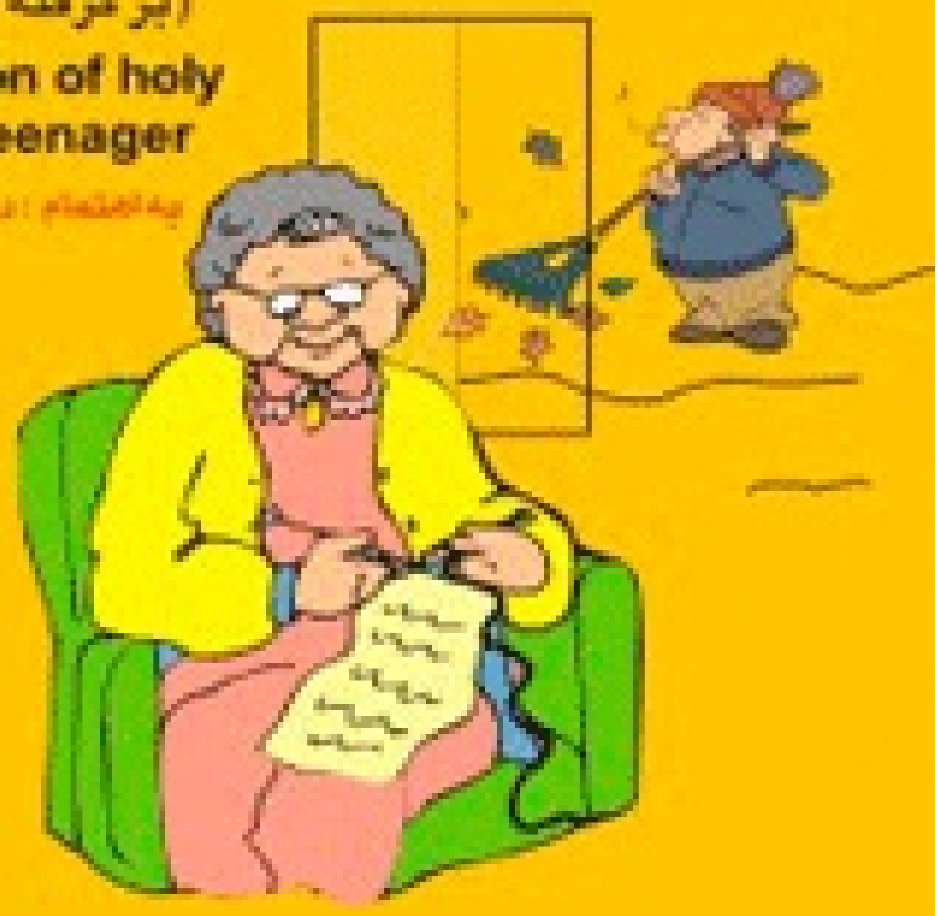
تفسیر نوجوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

A new narration of holy Qur'anfor Teenager

به اهتمام : دکتر محمد بیستونی



جلد ۸

بسم الله الرحمن الرحيم

تفسیر نوجوان

نویسنده:

محمد بیستونی

ناشر چاپی:

بیان جوان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نوجوان: برگرفته از تفسیر نمونه جلد ۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : بیستونی، محمد، ۱۳۳۷ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نوجوان : برگرفته از تفسیر نمونه= A New Narration of holy Qur'an for teenager/ به اهتمام محمد بیستونی.

مشخصات نشر : قم: بیان جوان، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۳۰ ج.؛۱۰×۱۴س م.

شابک : دوره:۹۷۸-۹۶۴-۵۶۴۰-۲۲-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۲-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۲:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۳-X ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۳:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۴-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۴:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۵-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج.۵:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۶-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۶:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۷-۲ ؛ ج. ۷:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۸-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۸:۹۶۴-۸۳۹۹-۹۹-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۰-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۱-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۲-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۳-۱ ؛ ج.۱۳ ۹۶۴-۵۶۴۰-۰۴-۸: ؛ ج. ۱۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۵-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۶-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۶:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۷-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۸-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال:ج. ۱۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۰۹-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۰-۹ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۱-۶ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۱:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۲-۳ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۲:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۳-۰ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۳:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۴-۷ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۲۴:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۵-۴ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۵:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۶-۱ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۶ ۹۶۴-۵۶۴۰-۱۷-۸: ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۷:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۸-۵ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۸:۹۶۴-۵۶۴۰-۱۹-۲ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۲۹:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۰-۸ ؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۰:۹۶۴-۵۶۴۰-۲۱-۵

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۱ - ۳۰ (چاپ اول : ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳۰ (چاپ دوم: ۱۳۹۱) (فیپا).

یادداشت : کتاب حاضر برگرفته از کتاب " تفسیر نمونه " تالیف "مکارم شیرازی" است.

یادداشت : کتابنامه.

عنوان دیگر : تفسیر نمونه.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴ -- ادبیات کودکان و نوجوانان

شناسه افزوده : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ - . تفسیر نمونه

رده بندی کنگره : BP۹۸/ب۹۵ت۷۴ ۱۳۸۶

رده بندی دیویی : [ج]۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۲۷۷۵۶

ص:۱

اشاره

تقدیم

به حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام ، او در نوجوانی وقتی ۱۳ ساله بود در حالی که همه مردم ماه و خورشـید و ستارگان و... راخـدای خود قرار داده بودنـد گفت : «من به جای چیزهایی که غروب می کننـد و ناپایدارنـد ، خـدای یکتا و ارزش های ماندگار را انتخاب می کنم» .

به حضرت اسماعیل فرزند ۱۲ ساله حضـرت ابراهیم خلیل اللّه علیهم السـلام ، او همان کسی است که در نوجوانی برای اجرای دستور خدا در ارتباط با قربانی شدن خود توسط پدر، اشتیاق داشت و مطیع فرمان خدای یکتا بود .

به حضـرت یوسف علیه السـلام که در نوجوانی آنگـاه که ۱۲ سـال داشت، برادرانش او را به بهانه تفریـح و سـر گرمی در چاه انداختند و در حالی که خطر مرگ او را تهدید می کرد، با «توکّل به خدا و رفتار شایسته» به اوج قدرت و خوشبختی رسید .

ص:۴

به حضرت علی اکبر نوجوان ۱۸ ساله حضرت امام حسین علیهم السلام ، آن عزیزی که وقتی به وی خبر رسید به زودی در کربلا شهید خواهد شد، فرمود: «چون در راه حق مبارزه می کنیم هیچ ترسی از مرگ ندارم» .

به حضرت قاسم نوجوان ۱۳ ساله امام حسن علیهم السلام که در کربلا- از او پرسیده شد مرگ را چگونه می بینی، فرمود: «مرگِ در راه خدا برای من از عسل شیرین تر است» .

و تقدیم به شهید حسین «فهمیده» آن نوجوان ۱۳ ساله که در جریان جنگ تحمیلی صدام علیه

ایران، سران کفر و استکبار و ابزار جنگی آنها را شرمنده خود ساخت .

و تقدیم به همه نوجوانان «فهمیده» در سراسر جهان .

ص:۵

متن تأییدیه مرجع عالیقدر «حضرت آیه اللّه العظمی مکارم شیرازی»

درباره تفسیر نوجوان

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

قرآن کریم بهترین هدیه خداوند منّان به همه انسان ها در طول قرون و اعصار می باشد. بدون شک استفاده صحیح از این کتاب آسمانی و بکارگیری محتوای آن در زندگی، مستلزم تفکیک و موضوع بندی آیات، متناسب با مخاطبین مختلف خصوصا گروه های سنی کودک، نوجوان و جوان می باشد زیرا سراسر این کتاب به استناد آیات ۴۴ سوره فصّلت و ۸۲ اسراء و ۵۷ یونس برای شفا و درمان بیماری های جسمی و روحی انسان ها نازل شده و مانند داروخانه ای است که گرچه همه داروهای آن برای شفاست ولی طبعا «هر دارویی برای بیمار خاصی شفابخش تر است».

ص:۶

در همین راستا جناب آقای دکتر محمد بیستونی مسئول محترم مؤسسه قرآنی تفسیر جوان که اینجانب مدت ۱۰ سال در جریان فعالیتهـای خوب ایشـان در عرصه پژوهش هـای موضوعی قرآنی می باشم و قبلاً تفسـیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسـیر جوان» خلاـصه، سـاده سـازی و منتشـر نموده است، اخیرا مطـالب تفسـیر نمونه را در یک مجموعه تحت عنوان «تفسـیر نوجوان» بـا تکیه بر آیـات متناسب با گروه سـنی یادشـده، گزینش و ساده سازی نموده است که در نوع خود بسـیار جالب می باشد.

امیدوارم نوجوانان عزیز و خانواده محترم آنها از این سـفره معنوی و پربرکت که خوشـبختی و سـعادت دنیا و آخرت آنها را به همراه دارد، حداکثر استفاده را بنمایند.

ناصر مکارم شیرازی

۱/۱۲/۸۵

ص:۷

مقدمه

نوجوانی دوره خاصی از زندگی است که در جامعه ما در مقایسه با دوره کودکی و جوانی، کمتر به آن توجه می شود.

استقلال طلبی، پذیرش مسئولیت های اجتماعی، کنجکاوی هدفمند، اصرار بر کشف فوری مجهولات و طرح سؤالات پی در پی از ویژگی های شاخص این گروه سنی است.

برای پاسخگویی به این نیازها ، مؤسسه قرآنی تفسیر جوان برای نخستین بار در تاریخ اسلام «تفسیر نوجوان» برگرفته از تفسیر نمونه تألیف حضرت آیه اللّه مکارم شیرازی را برای این گروه سنی منتشر نموده است. این تفسیر براساس ذائقه و سلیقه

نوجوانان عزیز و با انتخاب ۲۱۷۷ آیه از مجموع ۶۲۳۶

آیه قرآن کریم تنظیم شده و دارای ویژگی های زیراست:

از کـل قرآن کریم فقـط آیـاتی انتخـاب شـده است که برای نوجوانـان ملموس و قابل اسـتفاده بوده و در زنـدگی روزمره آنها کاربردی باشد.

حجم مطالب کم و جمله بندی آنها ساده و خلاصه است .

همه آیات، روایات و کلمه های عربی اعرابگذاری شده است تا راحت خوانده یا آموزش داده شود .

قطع کتاب به اندازه کف دست انتخاب شده تا به راحتی در جیب قرار گرفته و در اوقات فراغت

ص:۹

یا انتظار به سادگی در دسترس قرار گیرد.

صفحه آرایی کتاب «شعرگونه و چشم نواز»

است و همه نیم خط ها در یک ردیف منظم شده اند تا چشم در موقع مطالعه خسته نشود.

امیدوارم نوجوانان عزیز از طریق مطالعه این تفسیر با دنیای زیبای قرآن کریم آشنا شده و پاسخ صحیح بسیاری از سؤالات خود را دریابند. بدون شک راز شادی، آرامش و خوشبختی در این دریای زیبا و متنوع نهفته است. خود را به امواج آن بسپارید تا حس تازه ای را تجربه کنید.

تهران تابستان ۱۳۸۷

دکتر محمد بیستونی

ص:۱۰

سوره اَنعام

کیفیّت برتر یا کمیّت بیشتر؟

۱۱۶ وَ اِنْ تُطِعْ اَکْثَرَ مَنْ فِی الْاَرْضِ یُضِلُّوکَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلَّاالظَّنَّ وَاِنْ هُمْ اِلّا یَخْرُصُونَ

و اگراکثر کسانی راکه در روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند، آن ها تنها از گمان پیروی می کنند و از تخمین و حدس (واهی) .

« خَرصْ » در اصل به معنی تخمین است و نخست در مورد تخمین مقدار میوه بر درختان به هنگام اجاره باغ و امثال آن به کار رفته ، سپس به هرگونه حدس و تخمین گفته شده است و از آن جا که تخمین گاهی مطابق واقع و گاهی برخلاف واقع می شود این کلمه در معنی دروغ نیز استعمال شده است و در آیه فوق می تواند به هر دو معنی باشد .

می دانیم آیات این سوره در مکه نازل شد و در آن زمان مسلمانان شدیدا در اقلیّت بودند ، گاهی اقلیّت آن ها و اکثریّت قاطع

بت پرستان و مخالفان اسلام ، ممکن بود این توهّم را برای بعضی ایجاد کند که اگر آیین آن ها باطل و بی اساس است چرا این همه پیرو دارند و اگر ما بر حقّیم چرا این قدر کم هستیم ؟

در این آیه برای دفع این توهّم که به دنبال ذکر حقانیّت قرآن در

ص:۱۱

آیـات قبـل ممکن است پیـدا شود ، پیـامبر خود را مخاطب ساخته ، می گویـد : « اگر از اکثر مردمی که در روی زمین هسـتند پیروی کنی ترا از راه حقّ گمراه و منحرف خواهند ساخت : وَ اِنْ تُطِعْ اَکْثَرَ مَنْ فِی الْاَرْضِ یُضِلُّوکَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ » .

در جمله بعـد دلیـل این موضوع را بیان می کنـد و می گویـد : علّت آن این است که آن ها بر اساس منطق و فکر صـحیح کار نمی کننـد ، « راهنمـای آن هـا یـک مشت گمـان هـای آلوده به هوی و هوس و یـک مشت دروغ و فریب و تخمین است : اِنْ یَتَّبِعُونَ اِلاَّ الظَّنَّ وَ اِنْ هُمْ اِلاّ یَخْرُصُونَ » .

برخلاف آن چه در نظر بعضی مسلّم است که اکثریت های عددی

همواره راه صـحیح را می پیمایند قرآن در آیات متعددی این موضوع را نفی کرده و برای اکثریت عددی اهمیّتی قائل نیست و در حقیقت مقیـاس را اکـثریّت « کیفی » می دانـد ، نه « کمی » دلیـل این موضـوع روشن است ، زیرا اگرچه در جوامـع کنونی برای اداره اجتماع راهی جز تکیه کردن روی اکثریّت ندیـده اند ، ولی نباید فراموش کرد که این موضوع همان طور که گفتیم یک نوع اجبار و بن بست است ، زیرا هیچ ضابطه ای

در یـک جـامعه مادّی که خالی از اشـکال و ایراد باشـد برای اتخاذ تصـمیم ها و تصویب قوانین وجود نـدارد ، لـذا بسـیاری از دانشـمندان با اعتراف به این حقیقت که نظر اکثریّت افراد اجتماع بسـیاری از اوقات اشتباه آمیز است مجبور به پذیرش آن شده اند چون راه های دیگر ، عیبش بیشتر است .

امّا یک جامعه مؤمن به رسالت انبیاء هیـچ گونه اجباری در خود از پیروی نظر اکثریّت در تصویب قوانین نمی بیند ، زیرا برنامه هـا و قوانین انبیـاء راستین خـالی از هرگونه عیب و نقص و اشـتباه است و بـا آن چه اکثریّت جایزالخطـا تصویب می کنـد قابل مقایسه نیست .

یـک نگـاه در چهره جهان کنونی و حکومت هایی که بر اساس اکثریت ها بنا شـده و قوانین نادرست و آمیخته با هوس ها که گاهی از طرف اکثریت ها به تصویب می رسـد نشان می دهد که اکثریّت عددی دردی را دوا نکرده است ، بسـیاری از جنگ ها را اکثریّت تصویب کرده اند و بسیاری از مفاسد را آن ها خواسته اند .

استعمارها و استثمارها ، جنگ ها و خون ریزی ها، آزادشناختن مشروبات الکلی ، قمار ، سقط جنین ، فحشاء و حتی پاره ای از اعمال شنیع که ذکر آن شرم آور است از طرف اکثریّت نمایندگان

ص:۱۳

بسیاری از کشورهای به اصطلاح پیشرفته که منعکس کننده نظریه اکثریّت توده مردم آن ها است گواه بر این حقیقت می باشد .

از نظر علمی آیا اکثریّت اجتماعات راست می گویند ؟ آیا اکثریّت امین هستند ؟ آیا اکثریّت از تجاوز به حقوق دیگران اگر بتوانند خودداری می کنند ؟ آیا اکثریّت منافع خود و دیگران را به یک چشم می بینند ؟

پاسخ این سؤالات ناگفته پیدا است ، بنابراین باید اعتراف کرد که تکیه کردن دنیای کنونی روی اکثریّت در حقیقت یک نوع اجبار و الزام محیط است و استخوانی است که در گلوی اجتماعات گیر کرده .

آری اگر مغزهای متفکّر و مصلحان دلسوز جوامع بشری و اندیشمندان با هدف که همیشه در اقلیّت هستند تلاش و کوشش همه جانبه ای را برای روشن ساختن توده های مردم انجام دهند و جوامع انسانی به اندازه کافی رشد فکری و اخلاقی و اجتماعی بیابند مسلما نظرات چنان اکثریّتی بسیار به حقیقت نزدیک خواهد بود ، ولی اکثریّت غیر رشید و نا آگاه و یا فاسد و منحرف و گمراه چه مشکلی را می تواند از راه خود و دیگران بردارد ، بنابراین اکثریّت به تنهایی کافی نیست ،

ص:۱۴

بلكه اكثريّت رهبری شده می تواند مشكلات جامعه خود را تا آن جا كه در امكان بشر است حل كند .

و اگر قرآن در مورد اكثريّت در آيات مختلف ايراد می كند شك نيست كه منظورش اكثريّت غير رشيد و رهبری نشده است .

ايمان و روشن بينی

۱۲۲ اَوَ مَنْ كانَ مَيْتا فَأَحْيَيْنهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُورا يَمْشی بِهِ فِی النّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُمتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها كَذلِكَ زُيِّنَ لِلْكفِرينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ

آيا كسی كه مرده بود سپس او را زنده كرديم و نوری بر او قرار داديم كه با آن در ميان مردم راه برود همانند كسی است كه در ظلمت ها باشد و از آن خارج نگردد ، اين چنين برای كافران اعمال (زشتی) كه انجام می دادند تزيين شده است (و زيبا جلوه كرده) .

كرارا در قرآن « مرگ » و « حيات » به معنی مرگ و حيات معنوی ، و كفر و ايمان ، آمده است و اين تعبير به خوبی نشان می دهد كه ايمان يك عقيده خشك و خالی يا الفاظی تشريفاتی نيست ، بلكه به منزله روحی است كه در كالبد بی جان افراد بی ايمان دميده می شود و در تمام

ص:۱۵

وجود آن ها اثر می گذارد ، چشم آن ها دید و روشنایی، گوش آن ها قدرت شنوایی، زبان توان سخن گفتن و دست و پا قدرت انجام هرگونه کارمثبت پیدامی کند ، ایمان افراد را دگرگون می سازد و در سراسر زندگی آن ها اثر می گذارد و آثار حیات را در تمام شئون آن ها آشکار می نماید .

از جمله « فَأَحْيَيْنٰهُ » (ما او را زنده کردیم) استفاده می شود که ایمان ، گرچه باید با کوشش از ناحیه خود انسان صورت گیرد اما تا کششی از ناحیه خدا نباشد این کوشش ها به جایی نمی رسد .

سپس می گوید : « ما برای چنین افراد نوری قراردادیم که با آن در میان مردم راه بروند : وَ جَعَلْنا لَهُ نُورا یَمْشی بِهِ فِی النّاسِ ».

گرچه مفسّران درباره منظور از این « نور » احتمالاتی داده اند اما ظاهرا منظور از آن تنها قرآن و تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله نیست ، بلکه علاوه بر این ، ایمان به خدا ، بینش و درک تازه ای به انسان می بخشد ،

روشن بینی خاصی به او می دهد ، افق دید او را از زندگی محدود مادّی و چهار دیواری عالم مادّه فراتر برده و در عالمی فوق العاده وسیع فرومی برد .

و از آن جا که او را به خودسازی دعوت می کند ، پرده های

خودخواهی و خودبینی و تعصّب و لجاج و هوی و هوس را از مقابل چشم جانش کنار می زند و حقایقی را می بیند که هرگز قبل از آن قادر به درک آن ها نبود .

در پرتو این نور می تواند راه زندگی خود را درمیان مردم پیدا کند و از بسیاری اشتباهات که دیگران به خاطر آز و طمع و به علّت تفکّر محدود مادی و یا غلبه خودخواهی و هوی و هوس، گرفتار آن می شوند مصون و محفوظ بماند .

و این که در روایات اسلامی می خوانیم : « اَلْمُؤْمِنُ یَنْظُرُ بِنُورِ اللّه ِ : انسان با ایمان با نور خدا نگاه می کند » اشاره به همین حقیقت است ، گرچه با این همه باز نمی توان روشن بینی

خاصی را که انسان با ایمان پیدا می کند با بیان و قلم توصیف کرد . بلکه باید طعم آن را چشید و وجودش را احساس نمود .

سپس چنین فرد زنده و فعال و نورانی و مؤثری را با افراد بی ایمان لجوج مقایسه کرده می گوید : « آیا چنین کسی همانند شخصی است که در امواج ظلمت ها و تاریکی ها فرو رفته و هرگز از آن خارج نمی گردد : کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُماتِ لَیْسَ بِخارِجٍ مِنْها » .

قابل توجه این که نمی گوید « کَمَنْ فِی الظُّلُماتِ » (همانند کسی که

در ظلمت ها است) بلکه می گوید « کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُمتِ » (همانند کسی که مَثَل او در ظلمات است) بعضی گفته اند هدف از این تعبیر این بوده که اثبات شود چنان افرادی به قدری در تاریکی و بدبختی فرو رفته اند که وضع آن ها ضرب المثلی شده است که همه افراد فهمیده از آن آگاهند .

ولی ممکن است این تعبیر اشاره به معنی لطیف تری باشد و آن این که از هستی و وجود این گونه افراد در حقیقت چیزی جز یک شبح ، یک قالب ، یک مثال و یک مجسمه باقی نمانده است هیکلی دارند بی روح و مغز و فکری از کار افتاده .

این نکته نیز لازم به یادآوری است که راهنمای مؤمنان « نور » (با صیغه مفرد) و محیط کافران « ظُلُمات » (با صیغه جمع) ذکر شده ، چرا که ایمان یک حقیقت بیش نیست و رمز وحدت و یگانگی است و کفر و بی ایمانی سرچشمه پراکندگی و تفرقه و تشتّت است .

و در پایان آیه اشاره به علّت این سرنوشت شوم کرده ، می گوید : « این چنین اعمال کافران در نظرشان جلوه داده شده است : کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْکفِرینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ » .

این خاصیّت تکرار یک عمل زشت است که تدریجا از قبح آن در

نظر کاسته می شود و حتی به جایی می رسد که به عنوان یک کار خوب در نظر او جلوه می کند و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام به او نمی دهد، یک مطالعه ساده در حال تبهکاران این حقیقت را به خوبی روشن می سازد .

انتخاب پیامبر به دست خدا است

۱۲۴ وَ اِذا جآءَتْهُمْ ءایَهٌ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّی نُؤْتی مِثْلَ مآ اُوتِیَ رُسُلُ اللّهِ اللّهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ سَیُصیبُ الَّذینَ اَجْرَمُوا صَغارٌ عِنْدَاللّهِ وَ عَذابٌ شَدیدٌ بِما کانُوا یَمْکُرُونَ

و هنگامی که آیه ای برای آن ها بیاید می گویند ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر این که همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده است به ما هم داده شود ، خداوند آگاه تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد به زودی کسانی که مرتکب گناه شدند (و برای حفظ موقعیّت خود مردم را از راه حق منحرف ساختند) گرفتار حقارت در پیشگاه خدا و عذاب شدید در مقابل مکر (و فریب و نیرنگی) که داشتند ، می شوند .

ص:۱۹

« اِجْرام » از ماده « جُرْم » در اصل به معنی قطع کردن است و از آن جا که افراد گنه کار پیونـدها را قطع می کننـد و خود را از اطاعت فرمان خـدا جـدا می سازنـد این کلمه به « گناه » نیز اطلاق شده است و در آن اشاره لطیفی به این حقیقت است که هر انسانی در ذات خود پیوندی با حق و پاکی و عدالت دارد و آلودگی به گناه در واقع جدایی از این فطرت الهی است.

مثـل این که احرازمقـام رسـالت و رهبری خلق به سنّ و مـال است و یـا به رقابت های کودکانه قبایل وخـدانیزموظّف است که رعایت این رقابت های مضـحک و بی اساس را بکند و بر آن صـحّه بگذارد ، رقابت هایی که از نهایت انحطاط فکری و عدم درک مفهوم نبوّت و رهبری خلق سرچشمه می گیرد .

قرآن پاسخ روشنی به آن ها می دهد و می گوید لازم نیست شما به خدا درس بدهید که چگونه پیامبران و رسولان خویش را اعزام دارد و از میان چه افرادی انتخاب کنـد ، زیرا « خداونـد از همه بهتر می دانـد رسالت خود را در کجا قرار دهد : اللّهُ اَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ » .

روشن است رسـالت نه ارتباطی به سن و مال دارد و نه به موقعیّت قبایل ، بلکه شـرط آن قبل از هرچیز آمادگی روحی ، پاکی ضمیر ،

سجایای اصیل انسانی ، فکر بلند و اندیشه قوی و بالاخره تقوی و پرهیزگاری فوق العاده ای در مرحله عصمت است و وجود این صفات مخصوصا آمادگی برای مقام عصمت چیزی است که جز خدا نمی داند و چه قدر فرق است میان این شرایط و میان آن چه آن ها فکر می کردند .

جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تمام صفات و برنامه های او را ، به جز وحی و تشریع ، دارد یعنی هم حافظ شرع و شریعت است و هم پاسدار مکتب و قوانین او و هم رهبر معنوی و مادّی مردم ، لذا باید او هم دارای مقام عصمت و مصونیّت از خطا و گناه باشد تا بتواند رسالت خویش را به ثمر برساند و رهبری مطاع و سرمشقی مورد اعتماد گردد .

و به همین دلیل انتخاب او نیز به دست خدا است و خدا می داند این مقام را در چه جایی قرار دهد نه خلق خدا و نه از طریق انتخاب مردم و شوری .

و در آخر آیه سرنوشتی را که در انتظار این گونه مجرمان و رهبران پر ادعای باطل است بیان کرده می گوید : « به زودی این گنه کاران به خاطر مکر و فریبی که برای گمراه ساختن مردم به کار زدند ، گرفتار کوچکی و حقارت در پیش گاه خدا و عذاب شدید خواهند شد : سَیُصیبُ الَّذینَ اَجْرَمُوا صَغارٌ عِنْدَ اللّهِ وَ عَذابٌ شَدیدٌ

بِما كانُوا يَمْكَرُونَ » .

این خودخواهـان می خواسـتند بـا کارهای خلاف خود موقعیّت و بزرگی خویش را حفظ کننـد ولی خـدا آن ها را آن چنان « تحقیر » خواهـد کرد که دردناک ترین شـکنجه های روحی را احساس کننـد ، به علاوه چون سـر و صدای آن ها در راه باطل زیاد و تلاش آن ها « شدید » بود کیفر و عذاب آن ها نیز « شدید » و پر سر و صدا خواهد بود .

امدادهای الهی

۱۲۵ فَمَنْ یُرِدِ اللّهُ اَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلمِ وَ مَنْ یُرِدْ اَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقا

حَرَجا کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّمآءِ کَذلِکَ یَجْعَلُ اللّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ

آن کس را که خـدا بخواهـد هـدایت کنـد سـینه اش را برای (پـذیرش) اسـلام گشـاده می سـازد و آن کس را که (به خاطر اعمال خلافش) بخواهـد گمراه سازد سـینه اش را آن چنان تنگ می سازد که گویا می خواهد به آسـمان بالا برود، این چنین خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد .

۱۲۶ وَ هذا صِراطُ رَبِّکَ مُسْتَقیما قَدْ فَصَّلْنَا الْایتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ

و این راه مستقیم (و سنت جاویدان) پروردگار تو است ، ما آیات خود را برای کسانی که پند می گیرند بیان کردیم.

منظور از « هدایت » و « اِضْـلال » الهی فراهم ساختن یا از میان بردن مقدمات هدایت در مورد کسانی است که آمادگی و عدم آمادگی خود را برای پذیرش حقّ با اعمال و کردار خویش اثبات کرده اند .

آنان که پویندگان راه حقّ هستند و جویندگان و تشنگان زلال ایمان، خداوند چراغ های روشنی فراراه آن ها قرارمی دهد تا برای به دست آوردن این آب حیات در ظلمات گم نشوند ، امّا آن ها که بی اعتنایی خود را نسبت به این حقایق ثابت کرده اند از این امدادهای الهی محروم و در مسیر خود با انبوهی از مشکلات روبرو می گردند و توفیق هدایت از آن ها سلب می شود .

بنابراین نه دسته اول در پیمودن این مسیرمجبورند و نه دسته دوم در کار خود و هدایت الهی در واقع مکمّل چیزی است که خودشان خواسته اندوانتخاب کرده اند .

منظور از « صَدْر » (سینه) در این جا روح و فکر است و این کنایه

ص:۲۳

در بسیاری از موارد به کار می رود و منظور از « شَرْح » (گشاده ساختن) همان وسعت روح و بلندی فکر و گسترش افق عقل آدمی است ، زیرا پذیرا شدن حقّ ، احتیاج به گذشت های فراوانی از منافع شخصی دارد که جز صاحبان ارواح وسیع و افکار بلند آمادگی برای آن نخواهند داشت .

« حَرَج » به معنی تنگی فوق العاده و محدودیّت شدیداست و این حال افرادلجوج و بی ایمان است که فکرشان بسیار کوتاه و روحشان فوق العاده کوچک و ناتوان است و کمترین گذشتی در زندگی ندارند.

یک معجزه علمی قرآن

تشبیه این گونه افراد به کسی که می خواهد به آسمان بالا رود از این نظراست که صعود به آسمان کار فوق العاده مشکلی است و پذیرش حق برای آن ها نیز چنین است .

همان طور که در گفتار روزمره گاهی می گوییم « این کار برای فلان کس آن قدر مشکل است که گویا می خواهد به آسمان برود » یا می گوییم : « به آسمان بروی از این کار آسان تر است » .

البتّه آن روز پرواز به آسمان برای بشر یک تصوّر بیش نبود ولی حتّی امروز که سیر در فضا عملی شده است باز از کارهای طاقت فرسا

است و همیشه فضانوردان با انبوهی از مشکلات شدید روبرو هستند .

ولی معنی لطیف تری برای آیه نیز به نظر می رسد که بحث گذشته را تکمیل می کند و آن این که : امروز ثابت شده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور این کره کاملاً فشرده و برای تنفّس انسان آماده است ، اما هرقدر به طرف بالا حرکت کنیم هوا رقیق تر و میزان اکسیژن آن کمتر می شود به حدی که اگر چند کیلومتر از سطح زمین به طرف بالا (بدون ماسک اکسیژن) حرکت کنیم تنفس کردن برای ما هر لحظه مشکل و مشکل تر می شود و اگر به پیشروی ادامه دهیم تنگی نفس و کمبود اکسیژن سبب بیهوشی ما می گردد ، بیان این تشبیه در آن روز که هنوز این واقعیّت علمی به ثبوت نرسیده بود در حقیقت از معجزات علمی قرآن محسوب می گردد .

در آیه فوق سعه صدر (گشادگی سینه) یکی از مواهب بزرگ و ضیق صدر (تنگی سینه) یکی از کیفرهای الهی شمرده شده است ، همان طور که خداوند در مقام بیان یک موهبت عظیم به پیامبر خود

می گوید : « اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ : آیا سینه تو را وسیع و گشاده نساختیم » (۱ / شرح) .

و این موضوعی است که با مطالعه در حالات افراد به خوبی

ص:۲۵

مشاهده می شود ، بعضی روحشان آن چنان باز و گشاده است که آمادگی برای پذیرش هر واقعیّتی هرچند بزرگ باشد دارند ، اما به عکس بعضی روحشان آن چنان تنگ و محدود است که گویا راهی و جایی برای نفوذ هیچ حقیقتی در آن نیست . افق دید فکری آن ها محدودبه زندگی روزمره و خواب و خور آن هااست ، اگر به آن ها برسد همه چیز درست است و اگر کمترین تغییری در آن پیدا شود گویا همه چیز پایان یافته و دنیا خراب شده است .

یک درس بزرگ توحید

۱۴۱ وَ هُوَ الَّذی آ اَنْشَأَ جَنّاتٍ مَعْرُوشاتٍ وَ غَیْرَ مَعْرُوشاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفا اُکُلُهُ وَ الزَّیْتُونَ وَ الرُّمّانَ مُتَشابِها وَ غَیْرَ مُتَشابِهٍ کُلُوا مِنْ ثَمَرِهآ اِذآ اَثْمَرَ وَ

اتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسْرِفُوا اِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ

او است که باغ های معروش (باغ هایی که درختانش روی داربست ها قرار می گیرند) و باغ های غیرمعروش (درختانی که نیاز به داربست ندارند) آفرید و همچنین نخل و انواع زراعت را که از نظرمیوه و طعم باهم متفاوتند و (نیز) درخت

ص:۲۶

زیتون و انار را که از جهتی باهم شبیه و از جهتی تفاوت دارنـد (برگ و ساختمان ظاهریشان شبیه یکـدیگر است در حالی که طعم میوه آن ها فوق العاده متفاوت) از میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشیند، بخورید و حق آن را به هنگام درو بپردازید ، اسراف نکنید که خداوند مسرفین را دوست نمی دارد .

« مَعْرُوشات » یعنی درختانی که روی پای خود نمی ایستند و نیاز به داربست دارنـد و «غَیْرَ مَعْرُوشات» درختانی است که بدون نیـاز به داربست ، روی پای خود می ایستند ، زیرا « عَرْش » در لغت به معنی برافراشـتن و هر موجود برافراشـته است و به همین جهت به سقف و یا تخت پایه بلند ، عَرْش گفته می شود .

« اِسْراف » به معنی تجـاوز از حـد اعتـدال است و این جمله می توانـد اشاره به عـدم اسـراف در خوردن و یا عـدم اسـراف در بخشـش بـوده باشـد ، زیرا پـاره ای از اشـخاص به قـدری دست و دل بازنـد که هرچه دارنـد ، به این و آن می دهنـد و خود و فرزندانشان معطل می مانند .

« اُکُل » از ماده « اَکْل » به معنی چیزی است که خورده می شود.

« خالق تمام این نعمت ها خدا است که همه این درختان و

چهارپایان و زراعت ها را آفریـده است و هم او است که دسـتور داده از آن ها بهره گیرید و اسـراف نکنید ، بنابراین غیر او نه حق « تحریم » دارد و نه حق « تحلیل » .

در این که جمله « اِذا اَثْمَرَ » (هنگامی که میوه دهـد) با ذکر کلمه « ثَمَرِهِ » قبل از آن چه منظوری را تعقیب می کند ، در میان مفسـران گفتگو است ، ولی ظـاهرا هـدف از این جمله این است که به مجرد این که میوه بر درختان و خوشه و دانه در زراعت آشـکار شـود ، بهره گرفتن از آن هـا مبـاح و جـایز است ، اگرچه حـق مسـتمندان هنـوز پرداخت نشـده است و این حق را تنها درموقع چیدن میوه و در دروکردن(یَوْمُ الْحَصادِ) باید پرداخت .

منظور از این حق که به هنگام درو باید پرداخت ، چیست ؟

در روایـات فراوانی که از ائمه علیهم السـلام به مـا رسـیده و نیز دربسـیاری از روایات اهل تسـنن این حق ، غیراز زکات معرفی شـده ومنظوراز آن، چیزی است که هنگـام حضور مسـتمند در موقع چیـدن میوه و یـا درو کردن زراعت به او می دهنـد و حد معین و ثابتی ندارد .(۱)

۱- « وسایل الشیعه » ، جلد ۶ ، کتاب زکات ، ابواب زکات غلات ، باب ۱۳ .

در این صورت آیـا این حکم واجب است یـا مسـتحب ، بعضـی معتقدنـد که یـک حکم وجوبی است که قبـل از تشـریع حکم زکات بر مسـلمانان لازم بوده ولی بعد از نزول آیه زکات ، این حکم منسوخ شدو حکم زکات با حد و حدود معینش به جای آن نشست .

ولی از روایات اهل بیت علیهم السـلام اسـتفاده می شود که این حکـم نسـخ شده و به عنوان یک حکم اسـتحبابی هم اکنون به قوّت خود باقی است .

تعبیر به کلمه « یَوْم » ممکن است اشـاره به این باشـد که چیـدن میوه ها و درو کردن زراعت ها بهتر است در روز انجام گیرد ، اگرچه مسـتمندان حاضر شوند و قسمتی به آن ها داده شود ، نه این که بعضی از افراد بخیل ، شبانه این کار را بکنند ، تا کسی باخبر نشود ، در روایاتی که از طرق اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده ، نیز روی این موضوع تأکید شده است .(۱)

۱۴۲ وَ مِنَ الْأَنْعامِ حَمُولَهً وَ فَرْشا کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبینٌ

(و او کسی است که) از چهارپایان برای شما حیوانات باربر

ص:۲۹

۱- « وسایل الشیعه » ، جلد ۶ ، کتاب زکات ، ابواب زکات غلات ، باب کَراهَهِ الْحَصاد و الجَذاذ ... باللیل ، صفحه ۱۳۶ .

و حیوانات کوچک آفرید، از آن چه او به شما روزی داده است، بخورید و از گام های شیطان پیروی ننمایید که او دشمن آشکار شما است .

« حَمُولَه » به معنی جمع است و چنان که علمای لغت گفته اند ، مفرداز جنس خود ندارد و به معنی حیوانات بزرگ باربر مانند شتر و اسب و نظایر آن ها است .

« فَرْش » به همان معنی معروف است ولی در این جا به معنی گوسفند و نظیر آن از حیوانات کوچک تفسیر شده است و ظاهرا نکته اش این است که این گونه حیوانات بسیار به زمین نزدیک هستند و در برابر حیوانات بزرگ باربر ، همانند فرشی محسوب می شوند ، هرگاه به بیابانی که گوسفندانی در آن مشغول چرا هستند ، از دور بنگریم ، درست به فرشی می مانند که روی زمین گسترده شده است ، درحالی که گله شتران هیچ گاه از دور چنین منظره ای ندارند .

(۳۶) سوره اَنعام

تقابل « حَمُولَه » با « فَرْش » نیز این معنی را تأیید می کند .

سپس چنین نتیجه می گیرد ؛ اکنون که همه این ها مخلوق خدا است و حکم آن به دست او است ، به شما فرمان می دهد که ؛ « از آن چه او به شما روزی داده است ، بخورید » (کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ) .

ص:۳۰

این که نمی گوید : از این حیوانات بخورید ، بلکه می گوید : از آن چه به شما داده ، تناول کنید ، به خاطر آن است که حیوانات حلال گوشت منحصربه چهارپایان نیستند، بلکه حیوانات دیگری نیز حلال گوشت هستند که در جمله فوق از آن ها ذکری نشده است .

فرمان های ده گانه

۱۵۱ قُلْ تَعالَوْا اَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ اَلاّ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئا وَ بِالْوالِدَيْنِ اِحْسانا وَلاتَقْتُلُوآا اَوْلادَكُمْ مِنْ اِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ اِيّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ماظَهَرَ مِنْها وَ مابَطَنَ وَ لاتَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتى حَرَّمَ اللّهُ اِلاّ بِالْحَقِّ ذلِكُمْ وَصّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

بگو: بیاییدآن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برایتان بخوانم ؛ این که چیزی را شریک خدا قرار ندهید و به پدر و مادر خود نیکی کنید و فرزندانتان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آن ها را روزی می دهیم و نزدیک کارهای زشت و قبیح نروید چه آشکار باشد چه پنهان ، و نفسی راکه خداوند محترم شمرده ، به قتل نرسانید ، مگر به حق (و ازروی استحقاق) ، این چیزی است که خداوند

ص:۳۱

شما را به آن سفارش کرده تا درک کنید .

این آیه و دو آیه بعد به اصول محرمات در اسلام اشاره کرده و گناهان کبیره ردیف اول را ضمن بیان کوتاه و پرمغز و جالبی در ده قسمت بیان می کند و از آن ها دعوت می نماید که بیایند و حرام های واقعی الهی را بشنوند و تحریم های دروغین را کنار بگذارند . نخست می گوید : « به آن ها بگو : بیایید تا آن چه را خدا برشما تحریم کرده است، بخوانم و برشمرم » (قُلْ تَعالَوْا اَتْلُ ماحَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ) ؛

«این که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید» (اَلاّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئا) .

« نسبت به پدر و مادر نیکی کنید » (وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا) .

«فرزندان خود را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید» (وَ لا تَقْتُلُوآا اَوْلادَکُمْ مِنْ اِمْلاقٍ) .

زیرا روزی شما و آن ها همه به دست ما است و ما همه را روزی می دهیم (نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ اِیّاهُمْ) .

« به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد، خواه پنهان » ، یعنی نه تنها انجام ندهید بلکه به آن هم نزدیک نشوید

(وَ لاتَقْرَبُواالْفَواحِشَ ماظَهَرَ مِنْها وَ مابَطَنَ) .

« دست به خون بی گناهان نیالایید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آن ها مجاز نیست ، به قتل نرسانید ، مگر این که طبق قانون الهی اجازه قتل آن ها داده شده باشد »

(وَ لاتَقْتُلُواالنَّفْسَ الَّتی حَرَّمَ اللّهُ اِلاّبِالْحَقِّ) .

به دنبال این پنج قسمت برای تأکید بیشتر می فرماید : « این ها اموری است که خداوند به شما توصیه کرده تا دریابید و از ارتکاب آن ها خودداری نمایید » (ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ) .

۱۵۲ وَ لاتَقْرَبُوا مالَ الْیَتیمِ اِلاّ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ اَشُدَّهُ وَ اَوْفُواالْکَیْلَ وَالْمیزانَ بِالْقِسْطِ لانُکَلِّفُ نَفْسا اِلاّ وُسْعَها وَ اِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذاقُرْبی وَ بِعَهْدِ اللّهِ اَوْفُوا ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ

و به مال یتیم جز به نحو احسن (و برای اصلاح) نزدیک نشوید تا به حدرشدبرسد و حق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید، هیچ کس را جز به مقدار توانایی تکلیف نمی کنیم و هنگامی که سخنی می گویید، عدالت را رعایت نمایید، حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد ، این چیزی است که

خداوند شما را به آن سفارش می کند تا متذکر شوید .

« هیچ گاه جز به قصد اصلاح نزدیک مال یتیمان نشوید تا هنگامی که به حدّبلوغ برسند »(وَلاتَقْرَبُوامالَ الْیَتیمِ اِلّابِالَّتیهِیَ اَحْسَنُ حَتّی یَبْلُغَ اَشُدَّهُ) .

کم فروشی نکنید و حق پیمانه و وزن را باعدالت ادا کنید » (وَ اَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمیزانَ بِالْقِسْطِ) . و از آن جا که هرقدر انسان دقت در پیمانه و وزن کند ، باز ممکن است مختصر کم و زیادی صورت گیرد که سنجش آن با پیمانه ها و ترازوهای معمولی امکان پذیر نیست ، به دنبال این جمله اضافه می کند : « هیچ کس را جز به اندازه توانایی تکلیف نمی کنیم » (لا نُکَلِّفُ نَفْسا اِلّا وُسْعَها) .

«به هنگام داوری یا شهادت و یا در هر مورد دیگر که سخنی می گویید، عدالت را رعایت کنید و از مسیر حق منحرف نشوید ، هرچند در مورد خویشاوندان شما باشد و داوری و شهادت به حق ، به زیان آن ها تمام گردد» (وَ اِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذاقُرْبی) .

« به عهد الهی وفا کنید و آن را نشکنید »

(وَ بِعَهْدِاللّهِ اَوْفُوا) .

در این که منظور از « عهد الهی » در این آیه چیست ، مفسران

احتمالاتی داده اند ، ولی مفهوم آیه ، همه پیمان های الهی را اعم از پیمان های « تکوینی » و « تشریعی » و تکالیف الهی و هرگونه عهد و نذر و قسم را شامل می شود .

و باز برای تأکید در پایان این چهار قسمت ، می فرماید : «این ها اموری است که خداوند به شما توصیه می کند، تا متذکر شوید» (ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ) .

۱۵۳ وَ اَنَ هذا صِراطیمُسْتَقیمافَاتَّبِعُوهُ وَلاتَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ

و این که این راه مستقیم من است ، از آن پیروی کنید و از راه های مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می سازد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا پرهیزکار شوید .

« این راه مستقیم من ، راه توحید ، راه حق و عدالت ، راه پاکی و تقوا است، ازآن پیروی کنید و هرگز در راه های انحرافی و پراکنده، گام ننهید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می کند و تخم نفاق و اختلاف را در میان شما می پاشد »

(وَ اَنَّ هـذا صِـراطی مُسْـتَقیما فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ) . و در پایان همه این ها برای سومین بار تأکید می کند که این ها اموری است که خداوند به شما توصیه می کند تا پرهیزکار شوید » (ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ).

شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف

قابـل ملاحظه این که در این دسـتورات ده گانه ، نخست از تحریم شـرک شـروع شـده است که در واقع سرچشـمه اصـلی همه مفاسـداجتماعی و محرمـات الهی است و درپایـان نیز بـانفی اختلاـف که یـک نوع شـرک عملی محسوب می شود،پایان یافته است. این موضوع اهمیت مسأله توحید را در همه اصول و فروع اسـلامی روشن می سازد که توحید تنها یک اصل دینی نیست ، بلکه روح تمام تعلیمات اسلام می باشد .

مراحل سه گانه دریافت احکام

در پایان هریک از این آیات سه گانه ، به عنوان تأکیـد جمله « ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ » (این چیزی است که خداونـد شـما را به آن توصـیه می کنـد) آمـده ، با این تفاوت که در آیه اول با جمله « لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ » و در آیه دوم با جمله «لَعَلَّکُمْ تَـذَکَّرُونَ» و در آیه سوم با جمله « لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ » ختم شده است . و این تعبیرات مختلف و حساب شده گویا اشاره به

این نکته است که نخستین مرحله به هنگـام دریـافت یک حکـم ، « تعقل » و درک آن است ، مرحله بعـد ، مرحله یادآوری و « تـذکر » و جـذب آن می باشـد و مرحله سوم که مرحله نهـایی است ، مرحله عمل و پیاده کردن و « تقوا » و پرهیزکاری است . درست است که هرکدام از این جمله های سه گانه بعد از ذکر چند قسـمت از ده فرمان فوق آمده است ، ولی روشن است که این مراحل سه گانه اختصاص به احکام

معینی نـدارد، زیرا هر حکمی «تعقـل» و « تـذکر » و « تقوا و عمـل » لازم دارد، بلکه در حقیقت رعـایت جنبه هـای فصاحت و بلاغت ایجاب کرده که این تأکیدات در میان آن احکام ده گانه پخش گردد .

فرمان های جاویدان

شایـد نیاز به تـذکر نداشـته باشـد که این فرمان های ده گانه اختصاصـی به آیین اسـلام ندارد ، بلکه در همه ادیان بوده است ، اگرچه در اسـلام به صورت گسترده تری مورد بحث قرار گرفته است و در حقیقت همه آن هـا از فرمان هایی است که عقل و منطق به روشنی آن ها را درک می کند و به اصطلاح از «مستقلات عقلیه» است و لذا در قرآن مجید در آیین

انبیای دیگر نیز این احکام کم و بیش دیده می شود .(۱)

اهمیت نیکی به پدر و مادر

ذکر نیکی به پدر و مادر ، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک و قبل از

دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس و اجرای اصول عدالت ، دلیل بر اهمیت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورات اسلامی است . این موضوع وقتی روشن تر می شود که توجه کنیم به جای « تحریم آزار پدر و مادر » که هماهنگ با سایر تحریم های این آیه است ، موضوع « احسان و نیکی کردن » ، ذکر شده است یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آن ها حرام است ، بلکه علاوه بر آن ، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است . و جالب تر این که کلمه «احسان» را به وسیله « ب » متعدی ساخته و فرموده : « وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا » و می دانیم «احسان» گاهی با « اِلی » و گاهی با « ب » ذکر می شود ، در صورتی که با « اِلی » ذکر شود ، مفهوم آن ، نیکی کردن است ، هرچند به طور غیرمستقیم و بالواسطه باشد ، اما هنگامی که با « ب » ذکر شود ، معنی آن ، نیکی کردن به طور مستقیم و بدون واسطه است ، بنابراین آیه

۱- ۱۳ / شوری .

تأکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آن قدر اهمیت داد که شخصا و بدون واسطه به آن اقدام نمود .(۱)

قتل فرزندان به خاطر گرسنگی

از این آیـات برمی آیـد که عرب هـای دوران جـاهلی نه تنهـا دخـتران خود را به خـاطر تعصب هـای غلـط ، زنـده به گور می کردنـد، بلکـه پسـران کـه سـرمایه بزرگی در جـامعه آن روز محسـوب می شدنـد، را نیز از ترس فقر و تنگـدستی بـه قتـل می رسانیدنـد ، خداونـد در این آیه آن هـا را به خوان گسـترده نعمت پروردگـار که ضـعیف ترین موجودات نیز از آن روزی می برنـد ، توجه داده و از این کـار بـازمی دارد . با نهایت تأسف این عمل جاهلی در عصـر و زمان ما در شـکل دیگری تکرار می شود و به عنوان کمبود احتمالی مواد غذایی روی زمین ، کودکان بی گناه در عالم جنینی از طریق «کورتاژ» به قتل می رسـند . گرچه امروز برای سقط جنین ، دلایل بی اساس دیگری نیز ذکر می کنند ، ولی مسأله فقر و کمبود مواد غذایی، یکی از دلایل عمده آن است. این ها و مسائل دیگری شبیه به آن،

نشان می دهد که عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار

۱- « تفسیر المَنار » ، جلد ۸، صفحه ۱۸۵ .

می شود و « جاهلیت قرن بیستم » حتی در جهانی وحشتناک تر و گسترده تراز جاهلیت قبل ازاسلام است .

منظور از « فَواحِش » چیست ؟

«فَواحِش» جمع «فاحِشَه» به معنی گناهانی است که فوق العاده زشت و تنفرآمیز است، بنابراین پیمان شکنی و کم فروشی و شرک و مانند این ها اگرچه از گناهان کبیره می باشند، ولی ذکر آن ها در مقابل «فواحش»، به خاطر همان تفاوت مفهوم است .

به گناهان نزدیک نشوید

در آیات فوق در دومورد تعبیربه « لا تَقْرَبُوا » (نزدیک نشوید) شده است ، این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شده است ، به نظر می رسد که این تعبیر در مورد گناهانی است که « وسوسه انگیز » است ، مانند زنا و فحشاء و اموال بی دفاع یتیمان و امثال این ها ، لذا به مردم اخطار می کند که به آن ها نزدیک نشوند تا تحت تأثیر وسوسه های شدیدشان قرار نگیرند .

بیگانگی از نفاق افکنان

۱۵۹ اِنَ الَّذینَ فَرَّقُوادینَهُمْ وَ کانُواشِیَعا لَسْتَ مِنْهُمْ فی شَیْ ءٍ اِنَّمآ اَمْرُهُمْ اِلَی اللّهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِما کانُوا یَفْعَلُونَ

ص:۴۰

کسانی که آیین خود را پراکنده ساختند و به دستجات گوناگون(و مذاهب مختلف) تقسیم شدند، هیچ گونه ارتباطی با آن ها نداری ، کار آن ها واگذار به خدا است ، پس خدا آن ها را از آن چه انجام می دادند ، باخبر می کند.

« شِیَع » از نظر لغت به معنی فرقه ها و دسته ها و پیروان افراد مختلف است ، بنابراین مفرد آن به معنی دسته ای است که پیروی از مکتب یا شخص معینی می کند ، این معنی لغوی شیعه است ، ولی اصطلاحامعنی خاصی داردوبه کسانی گفته می شودکه بعدازپیامبر صلی الله علیه و آله

پیرو مکتب امیرمؤمنان علی می باشند و نباید معنی لغوی و اصطلاحی آن را باهم اشتباه کرد . محتوای آیه یک حکم عمومی و همگانی درباره تمام افراد تفرقه انداز است که با ایجاد انواع بدعت ها میان بندگان خدا ، بذر نفاق و اختلاف می پاشند ، اعم از آن ها که در امت های پیشین بودند یا آن ها که در این امت هستند . در روایتی از امام باقر که در « تفسیر علی بن ابراهیم » در ذیل این آیه نقل شده ، چنین می خوانیم : «قالوااَمیرَالْمُؤمنین وَ صاروا اَحْزابا: یعنی آیه اشاره به کسانی است که ازامیرمؤمنان جدا شدند و به

دستجات مختلف تقسیم گردیدند ».(1)روایاتی که درزمینه افتراق وپراکندگی این امت به عنوان پیش بینی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده ، نیز این حقیقت را تأییدمی کند .

زشتی تفرقه و نفاق

این آیه بار دیگر این حقیقت را که اسلام ، آیین وحدت و یگانگی است و از هرگونه نفاق و تفرقه و پراکندگی بیزار است ، با تأکید تمام بازگو می کند و به پیامبر می گوید : برنامه و کار تو هیچ گونه شباهتی با افراد تفرقه انداز ندارد ، خداوند منتقم قهّار از آنان انتقام خواهد گرفت و عاقبت شوم اعمالشان را به آن ها نشان می دهد . توحید نه تنها یکی از اصول اسلام است ، بلکه تمام اصول و فروع اسلام و همه برنامه های آن بر محور توحید دور می زند ، توحید روحی است در کالبد همه تعلیمات اسلام، توحید جانی است که در پیکر اسلام دمیده شده است .

اما با نهایت تأسف آیینی که سر تا پای آن را وحدت و یگانگی تشکیل می دهد ، امروز آن چنان دستخوش تفرقه نفاق افکنان شده است که چهره اصلی خود را به کلی از دست داده ، هر روز نغمه شومی همانند

۱- « نُورُ الثَّقَلَیْن » ، جلد ۱ ، صفحه ۷۸۳ .

صدای جغدی که در ویرانه می خواند ، از گوشه ای بلند می شود و شخصی ماجراجو یا مبتلا به بیماری روانی و یا کج سلیقه ای پرچم مخالفت با یکی از برنامه های اسلامی بلند می کند و جمعی از افراد ابله و نادان را گرد خود جمع می نماید و منشأ اختلاف تازه ای می شود . نقش بی اطلاعی و جهل و نادانی جمعی از توده مردم در این نفاق افکنی، مانند نقش بیداری و آگاهی دشمنان، بسیار مؤثر است . گاهی مسائلی را که قرن ها موضوع بحث آن گذشته است ، از نو عَلَم می کنند و جار و جنجال ابلهانه ای پیرامون آن راه می اندازند تا افکار مردم را به خود مشغول سازند ، اما همان طور که آیه فوق می گوید ، اسلام از آن ها بیگانه است و آن ها نیز از اسلام بیگانه اند و سرانجام برنامه های نفاق افکنی شکست خواهد خورد .(۱)

پاداش بیشتر ، مجازات کمتر

۱۶۰ مَنْ جآءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها وَ مَنْ جاآءَ بِالسَّيِّئَهِ فَلا يُجْزى اِلّا مِثْلَها وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ

هرکس کارنیکی بیاورد، ده برابر آن پاداش خواهد داشت

ص:۴۳

۱- شرح بیشتر در « تفسیر نمونه » ، جلد ۳ ، صفحه ۴۲ و ۴۳ آمده است .

و هرکس کار بدی بیاورد ، جز به مقدار آن کیفر نخواهد دید و ستمی بر آن ها نخواهد شد .

منظور از « جآءَ بِهِ » آن چنان که از مفهوم جمله استفاده می شود ، آن است که کار نیک یا بـد را همراه خود بیاورد ، یعنی به هنگام ورود در دادگاه عـدل الهی ، انسان نمی توانـد دست خالی و تنها باشـد یا عقیده و عمل نیکی با خود دارد و یا عقیده و اعمال سوئی ، این ها همواره با او هسـتند و ازاو جـدا نمی شونـد و در زندگانی ابدی ، قرین و همدم او خواهند بود . در آیات دیگر قرآن نیز این تعبیر به همین معنی به کـار رفته است ، در آیه ۳۳ سوره ق می خوانیم : « مَنْ خَشِیَ الرَّحْمانَ بِالْغَیْبِ وَ جآءَ بِقَلْبٍ مُنیبٍ : بهشت برای آن هـا است که خـدا را از طریـق ایمـان به غیب بشناسـند و از او بترسـند و قلب تـوبه کـار و مملـو از احساس مسؤولیت با خود در عرصه محشـر بیاورنـد » . در آیه فوق می خوانیم : پاداش « حسـنه » ده برابر است در حالی که در بعضـی دیگر از آیات قرآن تنها به عنوان « اَضْعافا کَثیرَةً » (چندین برابر) اکتفا شده (مانند ۲۴۵ / بقره) و در بعضی دیگر از آیـات ، پاداش پاره ای از اعمال ماننـد انفاق را به هفتصـد برابر بلکه بیشتر می رسانـد (۲۶۱ / بقره) و در بعضـی دیگر اجر و پاداش بی حساب ذکر کرده و می گوید : «اِنَّما

ص:۴۴

يُوَفَّى الصّابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ : آن ها که استقامت بورزند ، پاداشی بی حساب خواهند داشت » (۱۰ / زمر) .

روشن است که این آیات هیچ گونه اختلافی باهم ندارند ، درحقیقت حداقل پاداشی که به نیکوکاران داده می شود ، ده برابر است و همین طور به نسبت اهمیت عمل و درجه اخلاص آن و کوشش ها و تلاش هایی که در راه آن انجام شده است ، بیشتر می شود تا به جایی که هر حد و مرزی را درهم می شکند و جز خدا حدّ آن را نمی داند . مثلاً انفاق که فوق العاده در اسلام اهمیت دارد ، پاداشش از حد معمول پاداش عمل نیک که ده برابر است ، فراتر رفته و به « اَضْعاف کثیره » یا « هفتصد برابر » و بیشتر رسیده است و در مورد « استقامت » که ریشه تمام موفقیت ها و سعادت ها و خوشبختی ها است و هیچ عقیده و عمل

نیکی بـدون آن پابرجا نخواهـد بود ، پاداش بی حساب ذکر شـده است . از این جا روشن می شود که اگر در روایات ، پاداش هایی بیش از ده برابر برای بعضـی از اعمال نیک ذکر شـده نیز هیـچ گونه منافاتی با آیه فوق ندارد . و همچنین اگر در آیه ۸۴ سوره قصص می خوانیم : «مَنْ جآءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها : کسی که عمل نیکی انجام دهد ، پاداشی بهتر از این خواهد داشت » ، مخالفتی با آیه فوق ندارد تا احتمال نسخ در

آن برود ، زیرا بهتر بودن ، معنی وسیعی دارد که با ده برابر کاملاً سازگار است .

ممکن است بعضی تصور کنند که واجب شدن « شصت روز » به عنوان کفاره در مقابل خوردن یک روز روزه ماه مبارک رمضان و مجازات های دیگری در دنیا و آخرت از این قبیل با آیه فوق که می گوید: در برابر کار بد، فقط به اندازه آن کیفر داده خواهد شد، سازگار نیست.

ولی با توجه به یک نکته پاسخ این ایراد نیز روشن می شود و آن این که ؛ منظوراز مساوات میان « گناه » و « کیفر » ، مساوات عددی نیست، بلکه کیفیت عمل را نیز باید در نظر گرفت ، خوردن یک روز روزه ماه رمضان با آن همه اهمیتی که دارد ، مجازاتش تنها یک روز کفاره نیست ، بلکه باید آن قدر روزه بگیرد که به اندازه احترام آن یک روز ماه مبارک بشود .

به همین دلیل در بعضی از روایات می خوانیم که کیفر گناهان در ماه رمضان ، بیش از سایر ایام است ، همان طور که پاداش اعمال نیک در آن ایام بیشتر است تا آن جا که مثلاً یک ختم قرآن در این ماه برابر با هفتاد ختم قرآن در ماه های دیگر است .

نکته جالب این که آیه فوق نهایت لطف و مرحمت پروردگار را

ص:۴۶

درمورد انسان مجسم می کنـد ، چه کسـی را سـراغ دارید که تمام ابزار کار را در اختیار انسان بگذارد و همه گونه آگاهی نیز به او بدهـد، رهبران معصومی برای هـدایت و راهنمـایی او بفرسـتد تا با اسـتفاده از نیروی خـداداد و رهبری فرسـتادگانش کار نیکی انجـام دهـد و تـازه در برابر کار او ده برابر پاداش تعیین نمایـد ، اما برای لغزش ها و خطاهایش تنها یک جرم قائل شود، تازه راه عذرخواهی و توبه و رسیدن به عفو و بخشش را نیز به روی او بگشاید .

« ابوذر » می گویـد : صـادق مصـدّق (یعنی پیامبر) فرمود : « اِنَّ اللّهَ تَعالی قالَ ؛ اَلْحَسَـنَهُ عَشَـرٌ اَوْ اَزیـدُ وَ السَّیِّئَهُ واحِـدَهٌ اَوْ اَغْفِرُ فَالْوَیْلُ لِمَنْ غَلَبَتْ آحادُهُ اَعْشارَهُ : خداوند می فرماید ؛ کارهای نیک و حسـنات را ده برابر پاداش می دهم یا بیشتر و سیّئات را تنهـا یک برابر کیفر می دهم و یا می بخشم ، وای به حال آن کس که آحادش بر عشـراتش پیشـی گیرد » (یعنی گناهانش از طاعاتش افزون شود) .(۱)

ص:۴۷

۱- «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۳۹۰ .

راه مستقیم نجات

۱۶۱ قُلْ اِنَّنی هَدانی رَبّیآ اِلی صِراطٍ مُسْتَقیمٍ دینا قِیَما

مِلَّهَ اِبْراهیمَ حَنیفا وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکینَ

بگو : پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده، آیینی پابرجا و ضامن سعادت دین و دنیا ، آیین ابراهیم همان کسی که از آیین های خرافی محیط خود روی گردانید و از مشرکان نبود .

« قِیَما » هم به معنی راستی و استقامت ممکن است باشد و هم به معنی پایدار و جاویدان و هم به معنی قائم به امور دین و دنیا . « حَنیف » به معنی شخص یا چیزی است که تمایل به سویی پیدا کند ، ولی در اصطلاح قرآن به کسی گفته می شود که از آیین باطل زمان خود روی گرداند و به آیین حق توجه کند . قابل توجه این که این آیه و تعداد زیادی از آیات قبل و بعد با جمله « قُلْ » (بگو) شروع می شود و شاید هیچ سوره ای در قرآن ، این اندازه این جمله در آن تکرار نشده باشد و این در حقیقت درگیری شدید پیامبر صلی الله علیه و آله را در این سوره با منطق مشرکان منعکس می کند . و نیز راه هرگونه بهانه را هم بر آن ها می بندد ،

زیرا تکرار کلمه « قُلْ » نشانه این است که تمام این گفتگوها به فرمان

خدا و به تعبیر دیگر، عین منطق پروردگار است ، نه نظرات شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله . روشن است ذکر کلمه « قُلْ » در این آیات و مانند آن ها در متن قرآن برای حفظ اصالت قرآن و نقل عین کلماتی است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی شده و به تعبیر دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گونه تغییری در الفاظی که بر او وحی می شد ، نمی داد و حتی کلمه « قُلْ » را که خطاب پروردگار به او است ، عینا ذکر می کرد . سپس این «صراط مستقیم» را در این آیه و دو آیه بعد توضیح می دهد ؛ نخست می گوید : « آیینی است مستقیم در نهایت راستی و درستی ، ابدی و جاویدان » و قائم به امور دین و دنیا و جسم و جان « دینا قِیَما » . و از آن جا که عرب ها علاقه خاصی به ابراهیم نشان می دادند و حتی آیین خود را به عنوان آیین ابراهیم معرفی می کردند ، اضافه می کند که ؛ « آیین واقعی ابراهیم همین است که من به سوی آن دعوت می کنم » نه آن چنان شما به او بسته اید (مِلَّهَ اِبْراهیمَ) . همان ابراهیم که « از آیین خرافی زمان و محیط ، اعراض کرد و به حق یعنی آیین یکتاپرستی روی آورد » (حَنیفا) .

این تعبیر گویا پاسخی است به گفتار مشرکان که مخالفت پیامبر را با آیین بت پرستی که آیین نیاکان عرب بود ، نکوهش می کردند ،

ص:۴۹

پیامبر در پاسخ آن ها می گوید : این سنت شکنی و پشت پا زدن به عقاید خرافی محیط ، تنها کار من نیست، ابراهیم که مورد احترام همه ما است ، نیز چنین کرد . سپس برای تأکید می افزاید که ؛ «او هیچ گاه از مشرکان و بت پرستان نبود» (وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکینَ) .

بلکه او قهرمان بت شکن و مبارز پویا و پی گیر با شرک بود . تکرار جمله « حَنیفا وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکینَ » در چند مورد از آیات قرآن با ذکر کلمه « مُسْلِما » یا بدون آن ، برای تأکید روی همین مسأله است که ساحت مقدس ابراهیم که عرب جاهلی به او افتخار می کرد، از این عقاید و اعمال غلط پاک بود .(۱)

۱۶۲ قُلْ اِنَّ صَلاتی وَ نُسُکی وَ مَحْیایَ وَ مَماتی لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ

بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است .

واژه « نُسُک » در اصل به معنی عبادت است و لذا به شخص عبادت کننده ، «ناسِک» گفته می شود، ولی این کلمه بیشتر درباره

۱- ۱۳۵/بقره، ۶۷ و ۹۵/آل عمران .

اعمال حج به کار می رود و می گویند : «مناسک حج ».

چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله اولین مسلمان بود ؟

۱۶۳ لا شَریکَ لَهُ وَ بِذلِکَ اُمِرْتُ وَ اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمینَ

شریکی برای او نیست و به همین دستور یافته ام و من نخستین مسلمانم .

در آیه فوق پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان اولین مسلمان ذکر شده است و در این باره در میان مفسران گفتگو است ، زیرا می دانیم اگر منظور از

« اسلام » معنی وسیع این کلمه بوده باشد ، تمام ادیان آسمانی را شامل می شود و به همین دلیل این کلمه (مُسْلِم) بر پیامبران دیگر نیز اطلاق شده است ، درباره نوح می خوانیم : « وَ اُمِرْتُ اَنْ اَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمینَ : مأمورم که از مسلمانان باشم » (۷۲ / یونس) .

و درباره ابراهیم خلیل و فرزندش اسماعیل نیز می خوانیم : « رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ : خداوندا ما را برای خودت مسلمان قرار ده » (۱۲۸ / بقره) .

و درباره یوسف آمده است : «تَوَفَّنی مُسْلِما: مرا مسلمان بمیران» (۱۰۱/ یوسف) و همچنین پیامبران دیگر . البته « مُسْلِم » به معنی کسی است که در برابر فرمان خدا تسلیم است و این معنی درباره

همه پیامبران الهی و امت های آن ها صدق می کند ، با این حال اولین مسلمان بودن پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله یا از نظر کیفیت و اهمیت اسلام او است ، زیرا درجه تسلیم و اسلام او بالاتر از همگان بود و یا اولین فرد از این امت بود که آیین قرآن و اسلام را پذیرفت .

در بعضی از روایات نیز وارد شده است که ؛ « منظور نخستین کسی است که در عالم ارواح به دعوت پروردگار و سؤال او در زمینه الوهیتش پاسخ مثبت داد » (1)درهرحال آیات فوق روشنگر روح اسلام و حقیقت تعلیمات قرآن است، دعوت به صراط مستقیم، دعوت به آیین خالص ابراهیم بت شکن و دعوت به نفی هرگونه شرک و دوگانگی و چندگانگی ، این از نظر عقیده و ایمان . اما از نظر عمل ، دعوت به اخلاص و خلوص نیّت و همه چیز را برای خدا به جا آوردن است ، برای او زنده بودن و در راه او جان دادن و همه چیز را برای او خواستن ، به او دل بستن و از غیر او گسستن ، به او عشق ورزیدن و از غیر او بیزاری جستن است . چه قدر فاصله است میان این دعوت صریح اسلام و میان اعمال جمعی از مسلمان نماها که چیزی جز تظاهر و

۱- « تفسیر صافی » ، ذیل آیه مورد بحث .

خودنمایی نمی فهمند و نمی دانند و در هر مورد به ظاهر می اندیشند و نسبت به باطن و مغز بی اعتنا هستند و به همین دلیل حیات و زندگی و اجتماع و جمعیت و افتخار و آزادی آن ها نیز ، چیزی جز پوست های بی مغز نیست .

تفاوت درمیان انسان ها و اصل عدالت

۱۶۵ وَ هُوَ الَّذی جَعَلَکُمْ خَلا ـ آئِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیَبْلُوَکُمْ فی مآ اتیکُمْ اِنَّ رَبَّکَ سَرِیعُ الْعِقابِ وَ اِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحیمٌ

و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان خود) در زمین قرار داد و بعضی را بر بعض دیگر درجاتی ، برتری داد تا شما را به آن چه در اختیارتان قرار داده بیازماید ، مسلما پروردگار تو سریع الحساب و آمرزنده مهربان است (به حساب آن هاکه از بوته امتحان نادرست درآیند ، زود می رسد و نسبت به آن هاکه در مسیرحق گام برمی دارند، مهربان می باشد).

همان طور که « راغب » در « مفردات » گفته، «خَلاآئِف» جمع

« خَلیفَه » و «خُلَفاء» جمع « خَلیف » می باشد و « خَلیف » و « خَلیفَه » ، هردو به معنی جانشین و نماینده است . شک نیست که در میان

ص:۵۳

افراد بشر یک سلسله تفاوت های مصنوعی وجود داردکه نتیجه مظالم و ستمگری بعضی از انسان ها نسبت به بعضی دیگر می باشد ، مثلاً جمعی مالک ثروت های بی حساب هستند و جمعی بر خاک سیاه نشسته اند ، جمعی بر اثر فراهم نبودن وسایل تحصیل ، جاهل و بی سواد مانده اند و جمع دیگری با فراهم شدن همه گونه امکانات به عالی ترین مدارج علمی رسیده اند ، عده ای به خاطر کمبود تغذیه و فقدان وسایل بهداشتی ، علیل و بیمارند ، درحالی که عده دیگری بر اثر فراهم بودن همه گونه امکانات ، درنهایت سلامت به سرمی برند . این گونه اختلاف ها ؛ ثروت و فقر ، علم و جهل ، و سلامت و بیماری، غالبا زاییده استعمار و استثمار و اَشکال مختلف بردگی و ظلم های آشکار و پنهان است . مسلما این ها را به حساب دستگاه آفرینش نمی توان گذارد و دلیلی ندارد که از وجود این گونه اختلافات بی دلیل دفاع کنیم . ولی در عین

حال نمی توان انکارکرد که هرقدر اصول عدالت در جامعه انسانی نیز رعایت شود ، باز همه انسان ها از نظر استعداد و هوش و فکر و انواع ذوق ها و سلیقه ها و حتی از نظر ساختمان جسمانی ، یکسان نخواهند بود . ولی آیا وجود این گونه اختلافات مخالف بااصل عدالت است یا به عکس عدالت به معنی واقعی ، یعنی هرچیز را به جای خود قرار دادن،

ایجاب می کند که همه یکسان نباشند . اگر همه افراد جامعه اسلامی مانند پارچه یا ظروفی که از یک کارخانه بیرون می آید ، یک شکل ، یکنواخت با استعداد مساوی و همانند بودند ، جامعه انسانی یک جامعه مرده ، بی روح ، خالی از تحرک و فاقد تکامل بود . درست به اندام یک گیاه نگاه کنید ، ریشه های محکم و خشن با ساقه های ظریف تر اما نسبتا محکم و شاخه هایی لطیف تر و بالاخره برگ ها و شکوفه ها و گلبرگ هایی که هرکدام از دیگری ظریف تر است ، دست به دست هم داده و یک بوته گل زیبا را ساخته اند و سلول های هریک به تفاوت مأموریت هایشان کاملاً مختلف و استعدادهایشان به تناسب وظایفشان

متفاوت است . عین این موضوع در جهان انسانیت دیده می شود ، افراد انسان روی هم رفته نیز یک درخت بزرگ و بارور را تشکیل می دهند که هر دسته بلکه هر فردی رسالت خاصی در این پیکر بزرگ برعهده دارد و متناسب آن ساختمان مخصوص به خود و این است که قرآن می گوید : این تفاوت ها وسیله آزمایش شما است ، زیرا همان طور که سابقا هم گفتیم ، « آزمایش » در مورد برنامه های الهی به معنی "تربیت و پرورش" است و به این ترتیب پاسخ هرگونه ایرادی که بر اثر برداشت نادرست از مفهوم آیه عنوان می شود،روشن خواهدگردید.پایان سوره اَنْعام

ص:۵۵

سوره اَعْراف

اخطار به همه فرزندان

۲۶ یآ بَنی ادَمَ قَدْ اَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباسا یُواری سَوْءاتِکُمْ وَ ریشا وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ ذلِکَ مِنْ ایاتِ اللّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ

ای فرزندان آدم ، لباسی برای شما فرود فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شما است و لباس پرهیزگاری بهتر است ، این ها (همه) از آیات خدا است ، شاید متذکر (نعمت های او) شوند .

« ریش » در اصل واژه عربی به معنی پرهای پرندگان است و از آن جا که پرهای پرندگان لباسی طبیعی در اندام آن ها است ، به هرگونه لباس ، نیز گفته می شود ، ولی چون پرهای پرندگان غالبا به رنگ های مختلف و زیبا است ، یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه « ریش » افتاده است ، علاوه بر این به پارچه هایی که روی زین اسب و یا جهاز شتر می اندازند، ریش گفته می شود. به دنبال این جمله که درباره لباس ظاهری سخن گفته است ، قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است ، هردو جنبه را به هم

ص:۵۶

می آمیزد و می گوید : « لباس پرهیزگاری و تقوا از آن هم بهتر است » (وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ) .

(۶۸) سوره اَعراف

تشبیه تقوا و پرهیزگاری به لباس ، تشبیه بسیار رسا و گویایی است، زیرا همان طور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می کند و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرها و هم عیوب جسمانی را می پوشاند و هم زینتی است برای انسان ، روح تقوا و پرهیزگاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی ، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می شود، زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می افزاید.

در این که منظور از لباس تقوا چیست ، در میان مفسران بسیار گفتگو شده است ، بعضی آن را به معنی عمل صالح و بعضی حیاء و بعضی لباس عبادت و بعضی به معنی لباس جنگ مانند زره و خود و حتی سپر گرفته اند ، زیرا تقوا از ماده « وِقایَه » به معنی نگاهداری و حفظ است و به همین معنی در قرآن مجید نیز آمده است ، چنان که در آیه ۸۱ سوره نحل می خوانیم : « وَ جَعَلَ لَکُمْ سَرابیلَ تَقیکُمُ الْحَرَّ وَ سَرابیلَ تَقیکُمْ بَأْسَکُمْ : و برای شما پیراهن هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می کند و هم پیراهن هایی که شما را در میدان جنگ محفوظ

می دارد » . ولی آیات قرآن غالبا معنی وسیعی دارد که مصداق های مختلف را دربرمی گیرد، در آیه موردبحث نیز می توان تمام این معانی را از آیه استفاده کرد .

و از آن جا که لباس تقوا در مقابل لباس جسمانی قرار گرفته ، به نظر می رسد که منظور از آن ، همان روح تقوا و پرهیزگاری است که جان انسان را حفظ می کند و معنی حیاء و عمل صالح و امثال آن در آن جمع است .

فرودآمدن لباس

در آیات متعددی از قرآن ، به جمله « اَنْزَلْنا » (فروفرستادیم) برخوردمی کنیم که ظاهرا با مفهوم فرستادن از طرف بالا به سمت پایین ، سازش ندارد، مانند آیه مورد بحث ، زیرا خداوند در این آیه می فرماید: « لباسی برای شما فروفرستادیم که اندام شمارا می پوشاند » ، درحالی که می دانیم لباس یا ازپشم حیوانات گرفته می شود و یا از مواد گیاهی و مانند این ها که همه از زمین است . در آیه ۶ سوره زمر نیز می خوانیم : « وَ اَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْاَنْعامِ ثَمانِیَهَ اَزْواجٍ : برای شما هشت زوج از چهارپایان فروفرستاد » و در آیه ۲۵ سوره حدید آمده : « وَ اَنْزَلْنَا الْحَدیدَ ... : آهن را فروفرستادیم ... » .

ص:۵۸

بسیاری از مفسران اصرار دارند که این گونه آیات را به معنی نزول مکانی، یعنی ازطرف بالا به پایین تفسیرکنند، مثلاً بگویند: چون آب باران از بالاـ به زمین نازل می شود و گیاهان و حیوانات از آن سیراب می گردند ، بنابراین مواد لباس ها به یک معنی از آسمان به زمین فرستاده شده است ، در مورد آهن نیز سنگ های عظیم آسمانی که ترکیبات آهن

در آن وجود داشته ، به سوی زمین جذب شده است . ولی باتوجه به این که نزول ، گاهی به معنی نزول مقامی آمده است و در استعمالات روزانه نیز زیاد به کار می رود و مثلاً می گویند : از طرف مقام بالا چنین دستوری صادر شده و یا می گوییم : « رَفَعْتُ شَکْوایَ اِلَی الْقاضِی : شکایتم را به سوی قاضی بالا بردم » ، هیچ لزومی ندارد که ما اصرار بر تفسیر این آیات به نزول مکانی داشته باشیم . و از آن جا که نعمت های پروردگار از طرف مقام والای ربوبیت به بندگان ارزانی شده ، تعبیر به نزول در آن ، کاملاً مفهوم و قابل درک است . نظیر این موضوع ، در الفاظ اشاره به قریب و بعید نیز دیده می شود که گاهی یک موضوع مهم که از نظر مکانی در دسترس ما است ، ولی از نظر مقامی بسیار بلندپایه است ، با « اسم اشاره بعید » از آن تعبیر می کنیم ، مثلاً در فارسی می گوییم : به آن جناب چنین معروض می دارم (با این که

طرف نزدیک ما نشسته است) و در قرآن مجید می خوانیم : « ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ : آن کتاب پرعظمت بلندپایه (یعنی قرآن)

جای شک و تردیدی ندارد » .

لباس در گذشته و حال

تا آن جا که تاریخ نشان می دهد ، همیشه انسان لباس می پوشیده است ، ولی البته در طول تاریخ و با گذشت زمان و با تفاوت امکنه ، لباس ها فوق العاده متنوع و متفاوت بوده است و در گذشته بیشتر لباس به عنوان حفظ از سرما و گرما و همچنین زینت و تجمل مورد استفاده قرار می گرفته است و جنبه ایمنی و حفاظت آن در درجه بعد بوده ، اما در زندگی صنعتی امروز ، نقش ایمنی لباس و جنبه حفاظت آن در بسیاری از رشته ها در درجه اول اهمیت قرار دارد ، فضانوردان ، مأموران آتش نشانی ، کارگران معادن، غواصان وبسیاری دیگر، ازلباس های مخصوص برای حفظ خود در برابر انواع خطرها استفاده می کنند . وسایل تولید لباس در عصر ما به قدری متنوع شده و توسعه یافته است که با گذشته اصلاً قابل مقایسه نیست . نویسنده تفسیر « المَنار » در جلد هشتم در ذیل آیه مورد بحث چنین می نویسد : یکی از

رؤسای کشور آلمان روزی از یک کارخانه پارچه بافی دیدن می کرد ،

هنگام ورود در کارخانه ، گوسفندانی را به او نشان دادند درحالی که مشغول چیدن پشم از آن ها بودند ، پس از بازدید به هنگامی که می خواست از کارخانه خارج شود ، پارچه ای به عنوان هدیه به او دادند و به او گفتند : این پارچه از پشم همان گوسفندانی است که به هنگام ورود در برابر شما چیده شد ، یعنی یکی دو ساعت بیشتر طول نکشید که پشم از بدن گوسفند فرود آمد و پارچه جالبی برای پوشش رئیس کشور شد . اما متأسفانه در عصر ما ، جنبه های فرعی و حتی نامطلوب و زننده لباس به قدری گسترش یافته که فلسفه اصلی لباس را تحت الشعاع خود قرار می دهد . لباس عاملی شده برای انواع تجمل پرستی ها ،توسعه فساد ، تحریک شهوات ، خودنمایی و تکبر و اسراف و تبذیر و امثال آن ، حتی گاه لباس هایی در میان جمعی از مردم به خصوص « جوانان غرب زده » دیده می شود که جنبه جنون آمیز آن بر جنبه عقلانیش برتری دارد و به همه چیز شباهت دارد جز به لباس ،

اصولاً چنین به نظر می رسد که کمبودهای روانی ، عاملی برای به نمایش گذاردن این گونه انواع لباس های عجیب و غریب است ، افرادی که نمی توانند با کار چشمگیری خودرا به جامعه

ص:۶۱

نشان دهنـد، سـعی دارنـد با لباس های نامأنوس و عجیب و غریب ، وجود و حضور خود در جامعه را اثبات کنند و لذا ملاحظه می کنیم افراد باشخصـیت و آن هاکه دارای عقده حقارتی نیسـتند، از پوشیدن این گونه لباس ها متنفرند . به هرصورت ثروت هـای عظیمی که ازطریق لباس های گوناگون و مـدپرستی های مختلف و چشم هم چشـمی ها در مسأله لباس ،نابود می شود ، رقم بسـیار مهمی را تشـکیل می دهد که اگر صرفه جویی می شد ، بسیاری از مشکلات اجتماعی را حل می کرد و مرهم های مؤثری برزخم های جانکاه جمعی از محرومان جامعه بشری می گذارد .

مسـأله مـدپرستی در لبـاس، نه تنهـا ثروت هـای زیـادی را به کام خود فرومی کشـد، بلکه قسـمت مهمی از وقت ها و نیروهای انسانی را نیز بر باد می دهد . از تاریخ زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سایر پیشوایان بزرگ

استفاده می شود که آن ها بامسأله تجمل پرستی در لباس سـخت مخالف بودند تا آن جا که در روایتی می خوانیم که ؛ هیأتی از مسـیحیان نجران به خدمت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله رسـیدند ، درحالی که لباس های ابریشمین بسیار زیبا که تا آن زمان در انـدام عرب ها دیـده نشـده بود ، در تن داشـتند ، هنگامی که به خـدمت پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله رسـیدند و سلام کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ سلام آن ها را نگفت ، حتی حاضر نشد یک کلمه با آن ها سخن گوید ، از علی در این باره چاره خواستند و

علت روی گردانی ایشان را از آن ها جویا شدند ، علی فرمود : من چنین فکر می کنم که این ها باید این لباس های زیبا و انگشترهای گران قیمت را از تن بیرون کنند، سپس خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برسند ، آن ها چنین کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله سلام آن ها را پاسخ داد و با آن ها سخن گفت ، سپس فرمود : « وَ الَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ لَقَدْ اتُونِیَ الْمَرّةَ الْاُولی وَ اِنَّ اِبْلیسَ لَمَعَهُمْ : سوگند به خدایی که مرا به حق فرستاده است ، نخستین بار که این ها بر من وارد شدند ، دیدم شیطان نیز به همراه آن ها است » (۱)

۲۹ قُلْ اَمَرَ رَبّی بِالْقِسْطِ وَ اَقیمُوا وُجُوهَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍوَادْعُوهُ مُخْلِصینَ لَهُ الدّینَ کَمابَدَأَکُمْ تَعُودُونَ

بگو: پروردگارم به عدالت فرمان داده است و توجه خویش را در هر مسجد (و به هنگام عبادت) به سوی او کنید و او رابخوانید و دین (خود) را برای او خالص گردانید (و بدانید) همان گونه که در آغاز شما را آفرید (بار دیگر در رستاخیز) بازمی گردید .

ص:۶۳

۱- « سفینه البحار » ، جلد ۲ ، صفحه ۵۰۴ ، ماده " لبس " .

عدالت مفهوم وسیعی داردکه همه اعمال نیک را دربرمی گیرد، زیرا حقیقت عدالت ، آن است که هرچیز را در مورد خود به کار برند و به جای خود نهند .

گرچه میان « عدالت » و « قسط » ، تفاوتی وجود دارد ،

« عدالت » به این گفته می شود که انسان حق هرکس را بپردازد و نقطه مقابلش آن است که ظلم و ستم کند و حقوق افراد را از آن ها دریغ دارد ، ولی « قسط » مفهومش آن است که حق کسی را به دیگری ندهد و به تعبیر دیگر تبعیض روا ندارد و نقطه مقابلش آن است که حق کسی را به دیگری دهد .

ولی مفهوم وسیع این دوکلمه،مخصوصابه هنگامی که جدا از یکدیگر استعمال می شوند ، تقریبا مساوی است و به معنی رعایت اعتدال در همه چیز و همه کار و هرچیز را به جای خویش قرار دادن می باشد .

کوتاه ترین استدلال برای معاد

در مورد معاد و رستاخیز مردگان ، بحث زیاد شده است و از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که هضم این مسأله برای بسیاری از مردم کوته فکر در اعصار پیشین مشکل بوده است تا آن جا که گاهی مطرح شدن مسأله رستاخیز و معاد را در گفتار انبیاء ، دلیل بر نادرست بودن

دعوت آن ها و حتی (اَلْعیاذُ بِاللّه) دلیل بر جنون و دیوانگی آنان

می گرفتند و می گفتند : « اَفْتَری عَلَی اللّهِ کَذِبا اَمْ بِهِ جِنَّهٌ : این که پیامبر می گوید بعد از آن که خاک شدید و پراکنده گشتید ، بازهم زنده خواهید شد ، تهمتی است که بر خدا بسته و یا دیوانه است » (۸ / سبأ) . ولی باید توجه داشت چیزی که بیشتر موجب تعجب و شگفتی آنان می شد ، مسأله معاد جسمانی بود ، زیرا باور نمی کردند پس از آن که بدن های ما خاک گردد و ذرات خاکش در مسیر باد و طوفان قرار گیرد و به هر گوشه ای از کره زمین افشانده شود، باردیگر این ذرات پراکنده، از آغوش خاک و از میان امواج دریاها و از لابلای ذرات هوا گردآوری شود و همان انسان نخستین ، لباس حیات و زندگی دربرپوشد . قرآن مجید در آیات مختلف به این پندار نادرست پاسخ گفته و آیه فوق یکی از کوتاه ترین و جالب ترین تعبیرات را در این زمینه بازگو می کند و می گوید : نگاهی به آغاز آفرینش خود کنید ، ببینید همین جسم شما که از مقدار زیادی آب و مقدار کمتری مواد مختلف ، فلزات و شبه فلزات ترکیب شده است ، در آغاز کجا بود ؟ آب هایی که در ساختمان جسم شما به کار رفته ، هر قطره ای از آن ، احتمالاً در یکی از اقیانوس های روی زمین سرگردان بود و سپس تبخیر گردید و تبدیل به ابرها

و به شـکل قطرات باران بر زمین ها فروریختند و ذراتی که هم اکنون از مواد جامد زمین در ساختمان جسم شـما به کار رفته ، روزی به صورت دانه گندم یا میوه درخت یا سبزی های مختلف بود که از نقاط پراکنده زمین گردآوری شد .

بنـابراین چه جـای تعجب که پس از متلاشـی شـدن و بـاز گشت به حـال نخسـتین، بـاز همـان ذرات جمع آوری گردد و به هم پیوندند و اندام نخستین را تشـکیل دهد؟ و اگرچنین چیزی محال بود، چرا درآغاز آفرینش انجام شد؟ بنابراین «همان گونه که در آغاز، خـدا شـما را آفریـده است ، در روز رسـتاخیز نیز بازمی گرداند » و این همان مطلبی است که در جمله کوتاه بالا می خوانیم .

آداب حضور در مساجد

۳۱ یا بَنی آ ادَمَ خُذوُا زینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ کُلُوا

وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا اِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ

ای فرزنـدان آدم ، زینت خود را به هنگام رفتن به مسـجد با خود برداریـد و بخوریـد و بیاشامیـد و اسـراف نکنیـد که خـداوند مسرفان را دوست ندارد .

این جمله می تواند هم اشاره به « زینت های جسمانی » باشد که

ص:۶۶

شامـل پوشـیدن لبـاس هـای مرتب و پاک و تمیز و شانه زدن موها و به کار بردن عطر وماننـد آن می شود و هم شامل « زینت های معنوی » ، یعنی صفات انسانی و ملکات اخلاقی و پاکی نیّت و اخلاص . و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی تنها اشاره به لباس خوب یا شانه کردن موها شده و یا اگر می بینیم تنها سـخن از مراسم نماز عید و نماز جمعه به میان آمده است ، دلیـل بر انحصـار نیست ، بلکه هـدف بیان مصـداق های روشن است .(۱) و نیز اگر می بینیـم کـه دربعضـی دیگر از روایـات ، زینت

۱ و ۲ « تفسیر برهان » ، جلد ۲ ، صفحه ۹ و ۱۰ .

به معنی رهبران و پیشوایان شایسـته تفسـیر شده ، (۱) دلیـل بر وسـعت مفهوم آیه است که همه زینت هـای ظـاهری و باطنی را دربرمی گیرد. گرچه این حکم مربوط به تمام فرزندان آدم درهرزمان است ، ولی ضـمنا نکوهشـی است از عمل زشت جمعی از اعراب در زمان جاهلیت که به هنگام آمدن به مسجدالحرام و طواف خانه خدا کاملاً عریان و برهنه می شدند و هم اندرزی است به آن ها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد ، لباس های کثیف و مندرس و یا لباس های مخصوص منزل را در تن می کنند و در مراسم عبادت خدا به همان هیأت شرکت می نمایند که

متأسفانه هم اکنون نیز در میان جمعی از بی خبران مسسلمانان معمول و متداول است ، درحالی که طبق آیه فوق و روایاتی که در این زمینه وارد شده است، دستور داریم بهترین لباس های خود را به هنگام شرکت در مساجد بپوشیم. در جمله بعد اشاره به مواهب دیگر یعنی خوردنی ها

و آشامیدنی های پاک و پاکیزه می کند و می گوید: « از آن ها بخورید و بنوشید » (وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا) .

اما چون طبع زیاده طلب انسان ، ممکن است از این دو دستور، سوءاستفاده کند و به جای استفاده عاقلانه و اعتدال آمیز از پوشش و تغذیه صحیح ، راه تجمل پرستی و اسراف و تبذیر را پیش گیرد، بلافاصله می افزاید: « ولی اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد » (وَ لا تُسْرِفُوا اِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُسْرِفینَ) .

کلمه « اِسْراف » کلمه بسیارجامعی است که هر گونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده گرایی و اتلاف و مانند آن را شامل می شود و این روش قرآن است که به هنگام تشویق ، به استفاده کردن از مواهب آفرینش ، فورا جلوی سوءاستفاده را گرفته و به اعتدال توصیه می کند .

ص:۶۸

پرهیز از پرخوری

جمله « كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا : بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید » که در آیه فوق آمده است ، گرچه بسیار ساده به نظر می رسد ، اما امروز ثابت شده است که یکی از مهم ترین دستورات بهداشتی همین است ، زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده که سرچشمه بسیاری از بیماری ها ، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده دربدن انسان باقی می ماند، این مواد اضافی هم بار سنگینی است برای قلب وسایر دستگاه های بدن و هم منبع آماده ای است برای انواع عفونت ها و بیماری ها ، لذا برای درمان بسیاری از بیماری ها ، نخستین گام همین است که این مواد مزاحم که درحقیقت زباله های تن انسان هستند ، سوخته شوند و پاکسازی جسم عملی گردد .

عامل اصلی تشکیل این مواد مزاحم ، اسراف و زیاده روی در تغذیه و به اصطلاح « پرخوری » است و راهی برای جلوگیری از آن ، جز رعایت اعتدال در غذانیست، مخصوصا در عصر و زمان ما که بیماری های گوناگونی مانند ؛ بیماری قند، چربی خون ، تصلّب شرایین ،

نارسایی های کبد و انواع سکته ها فراوان شده ، افراط در تغذیه باتوجه به عدم تحرک جسمانی کافی ، یکی از عوامل اصلی محسوب می شود و

برای از بین بردن این گونه بیماری ها راهی جز حرکت کافی و میانه روی در تغذیه نیست .

مفسّر بزرگ ما ، مرحوم « طبرسی » در « مجمع البیان » مطلب جالبی نقل می کند که هارون الرشید طبیبی مسیحی داشت که مهارت او در طب معروف بود، روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت : من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی یابم ، درحالی که دانش مفید بر دو گونه است ؛ علم اَدیان و علم اَبدان ، او در پاسخش چنین گفت : خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده ؛ « کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لا تُسْرِفُوا : بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید » و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است ؛ « اَلْمِعْدَهُ بَیْتُ الْاَدْواءِ وَ الْحِمْیَهُ رَأْسُ کُلِّ دَواءٍ وَ اَعْطِ کُلَّ بَدَنٍ ما عَوَّدْتَهُ : معده، خانه همه بیماری ها است و امساك ، سرآمد همه داروها است و آن چه بدنت راعادت داده ای (از عادات صحیح ومناسب) آن را از او دریغ مدار ». طبیب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید، گفت : « ما تَرَکَ کِتابُکُمْ وَ لا نَبِیُّکُمْ لِجالینُوسَ طِبّا : قرآن شما و پیامبرتان، برای جالینوس (طبیب معروف) طبّی باقی نگذارده است » . کسانی که این دستور را ساده فکر می کنند ، خوب است در زندگی خود آن را ب

ص:۷۰

یازمایند تا به اهمیت و عمق آن آشنا شوند و معجزه رعایت این دستور را در سلامت جسم و تن خود ببینند .

۳۲ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زينَهَ اللّهِ الَّتیاَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذينَ امَنُوا فِی الْحَيوهِ الدُّنْيا خالِصَهً يَوْمَ الْقِيامَهِ كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

بگو : چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است ؟ بگو : این ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (اگرچه دیگران نیزبا آن هامشارکت دارندولی)درقیامت خالص

(برای مؤمنان) خواهد بود، این چنین آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند، شرح می دهیم .

اگر این امور بد بود ، خدا نمی آفرید و اکنون که برای استفاده بندگانش آفریده است ، چگونه ممکن است آن ها را تحریم کند ؟ مگر میان دستگاه آفرینش و دستورات دینی تضاد ممکن است وجود داشته باشد ؟ سپس برای تأکید اضافه می کند : به آن ها « بگو : این نعمت ها و موهبت ها برای افراد باایمان در این زندگی دنیا آفریده شده ، اگرچه دیگران نیز بدون داشتن شایستگی از آن استفاده می کنند ولی در روز

قیامت و زندگی عالی تر که صفوف کاملاً از هم مشخص می شوند، این ها همه دراختیار افراد باایمان و درستکار قرار می گیرد و دیگران به کلی از آن محروم می شوند » (قُلْ هِیَ لِلَّذینَ امَنُوا فِی الْحَیوهِ الدُّنْیا خالِصَهً یَوْمَ الْقِیامَهِ) . بنابراین چیزی که در دنیا و آخرت مال آن ها است و مخصوصا در جهان دیگر اختصاص به آن ها دارد ، چگونه ممکن است تحریم گردد ؟

حرام چیزی است که مفسده انگیز باشد نه نعمت و موهبت .

زینت و تجمل از نظر اسلام

در مورد استفاده از انواع زینت ها ، اسلام مانند تمام موارد ، حد اعتدال را انتخاب کرده است نه مانند بعضی که می پندارند استفاده از زینت ها و تجملات هرچند به صورت معتدل بوده باشد ، مخالف زهد و پارسایی است و نه مانند تجمل پرستانی که غرق در زینت و تجمل می شوند و تن به هرگونه عمل نادرستی برای رسیدن به این هدف نامقدس می دهند. و اگر ساختمان روح و جسم انسان را در نظر بگیریم ، می بینیم که تعلیمات اسلام در این زمینه درست هماهنگ ویژگی های روح انسان و ساختمان جسم او است . توضیح این که ؛ به گواهی روانشناسان ، حس زیبایی یکی از چهار بُعد روح انسانی است که به

ضمیمه حس نیکی و حس دانایی و حس مذهبی ، ابعاد اصلی روان آدمی را تشکیل می دهند و معتقدند تمام زیبایی های ادبی ، شعری ، صنایع ظریفه و هنر به معنی واقعی همه مولود این حس است ، با وجود

این چگونه ممکن است یک قانون صحیح ، این حس اصیل را در روح انسان خفه کند و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد . لذا دراسلام استفاده کردن از زیبایی های طبیعت ، لباس های زیبا و متناسب ، به کار بردن انواع عطرها و امثال آن ، نه تنها مجاز شمرده شده ، بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است و روایات زیادی در این زمینه از پیشوایان مذهبی در کتب معتبر نقل شده است . به عنوان نمونه در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی می خوانیم : هنگامی که به نماز برمی خاست ، بهترین لباس های خودرا می پوشید، سؤال کردند: « چرا بهترین لباس خود را می پوشید » ؟ فرمود : « اِنَّ اللّهَ جَمیلٌ یُحِبُّ الْجَمالَ فَاَتَجَمَّلُ لِرَبّی وَ هُوَ یَقُولُ خُذُوا زینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ : خداوند زیبا است و زیبایی را دوست دارد و به همین جهت من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگارم می پوشم و هم او

دستور داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد بر گیرید » .(۱)

در حـدیث دیگری آمـده که یکی از زاهـدان ریـائی به نام « عباد بن کثیر » با امام صادق روبه رو شـد ، درحالی که امام لباس نسـبتا زیبایی بر تن داشت ، به امام گفت : « تو از خاندان نبوّتی و پدرت (علی) لباس بسیار ساده می پوشید ، چرا چنین لباس جـالبی بر تن تو است، آیـا بهترنبود که لباسـی کم اهمیت تر از این می پوشـیدی » ؟ امـام فرمود : «وای بر تو ای عباد، مَنْ حَرَّمَ زینَةَ اللّهِ الَّتی اَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ: چه کسـی حرام کرده است زینت هایی را که خداونـد برای بندگانش آفریده و روزی های پاکیزه را»؟(۲)... و روایات متعـدد دیگر . این تعبیر که خداونـد زیبا است و زیبایی را دوست دارد و یا تعبیر به این که خداونـد زیبایی ها را آفریـده ، همگی اشاره به این حقیقت است که اگر اسـتفاده از هر گونه زیبایی ، ممنوع بود ، خـداوند هرگز این ها را نمی آفرید ، آفرینش زیبایی ها در جهان هستی ،

خود دلیل بر این است که خالق زیبایی ها آن را دوست دارد . ولی مهم

۱- « وسائل الشیعه » ، جلد ۳ ، ابواب «اَحْکامُ الْمَلابِسِ».

۲- « وسائل الشیعه » ، جلد ۳ ، ابواب «اَحْکامُ الْمَلابِسِ ، باب ۷ ، حدیث ۴» .

این جا است که غالبا در این گونه موضوعات ، مردم راه افراط را می پویند و با بهانه های مختلف رو به تجمل پرستی می آورند و به همین دلیل قرآن مجید همان طور که گفتیم بلافاصله بعد از ذکر این حکم اسلامی از اسراف و زیاده روی و تجاوز از حد ، مسلمانان را برحذر می دارد ، در بیش از بیست مورد در قرآن مجید به مسأله اسراف اشاره شده و از آن نکوهش گردیده است . به هرحال روش قرآن و اسلام در این مورد ، روش موزون و معتدلی است که نه جمود دارد و تمایلات زیباپسندی روح انسان را درهم می کوبد و نه بر اعمال مسرفان و تجمل پرستان و شکم خواران صحّه می گذارد ، مخصوصا در جوامعی که افراد محروم و بینوا وجود داشته باشد ، حتی از زینت های معتدل نیز نهی می کند و لذا می بینیم در بعضی از روایات هنگامی که از بعضی امامان سؤال می کردند چرا لباس فاخر پوشیده اند ، در حالی که جد شما علی چنین لباسی در تن نمی کرد ، در پاسخ می فرمودند : مردم آن زمان در شدت و فشار بودند و می بایست چنین شود ، اما مردم زمان ما زندگی مرفه تری دارند و در چنین شرایطی استفاده از این زینت ها (در حدود معقول) مانعی ندارد .

ص:۷۵

شرایط اجابت دعا

۵۵ اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعا وَ خُفْيَةً اِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدينَ

پروردگار خود را از روی تضرّع و در پنهانی بخوانید (و از تجاوز دست بردارید که) او متجاوزان را دوست نمی دارد.

« تَضَرُّع » در اصل ازماده « ضَرْع » به معنی پستان گرفته شده ، بنابراین فعل « تَضَرُّع » به معنی دوشیدن شیر از پستان می آید و از آن جا که به هنگام دوشیدن شیر ، انگشت ها بر نوک پستان در جهات مختلف حرکت می کنند ، این کلمه در مورد کسی که با حرکات مخصوص خود اظهار خضوع و تواضع می کند ، به کار می رود . بنابراین اگر در آیه فوق می خوانیم : خدا را از روی تضرّع بخوانید ، یعنی با کمال خضوع و

خشوع و تواضع روی به سوی او آرید ، در حقیقت دعاکننده نباید تنها زبانش چیزی را بخواهد ، بلکه باید روح دعا در درون جان او و در تمام وجودش منعکس گردد و زبان تنها ترجمان آن ها باشد و به عنوان نمایندگی همه اعضای او سخن گوید . این که در آیه فوق دستور داده شده که خدا را به طور « خُفْيَه » و در پنهانی بخوانید ، برای این است که از « ریا » دورتر و به « اخلاص » نزدیک تر و توأم باتمرکز فکر و حضور قلب باشد . در حدیثی می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات

بود ، هنگامی که سپاهیان اسلام کنار دره ای رسیدند ، فریاد خود را به « لا اِلهَ اِلاّ اللّه » و « اَللّه اَکْبر » بلند کردند ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : « یا اَیُّهَا النّاسُ ارْبَعُوا عَلی اَنْفُسِکُمْ اَما اِنَّکُمْ لا تَدْعُونَ اَصَمَّ وَ لا غائِبا اِنَّکُمْ تَدْعُونَ سَمیعا قَریبا اَنَّهُ مَعَکُمْ : ای مردم اندکی آرام تر دعا کنید ، شما شخص کر و غایبی را نمی خوانید ، شما کسی را می خوانید که شنوا و نزدیک است و با شما است » .(۱) این احتمال نیز در آیه داده شده است

که منظور از « تَضَرُّع » دعای آشکار و منظور از « خُفْیَه » دعای پنهانی است، زیرا هر مقامی اقتضایی دارد ، گاهی باید آشکارا و گاهی پنهانی دعا کرد ، روایتی که از « علی بن ابراهیم » در ذیل آیه نقل شده ، این موضوع را تأیید می کند . و در پایان آیه می فرماید: «خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد» (اِنَّهُ لا یُحِبُّ الْمُعْتَدینَ) . و این جمله معنی وسیعی دارد که هر گونه تجاوز را ، اعم از فریاد کشیدن به هنگام دعا و یا تظاهر و ریاکاری و یا توجه به غیر خدا را به هنگام دعا ، شامل می شود .

۱- « مجمع البیان » ، جلد ۴ ، صفحه ۴۲۹ .

مربی و قابلیت ، هر دو لازم است

۵۷ وَ هُوَ الَّذی یُرْسِلُ الرِّیاحَ بُشْرا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ حَتّیآ اِذااَقَلَّتْ سَحابا ثِقالاً سُقْناهُ لِبَلَدٍ مَیِّتٍ فَاَنْزَلْنا بِهِ الْمآءَ فَاَخْرَجْنا بِهِ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ کَذلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتی لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ

او کسی است که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش می فرستد تا زمانی که ابرهای سنگین بار را (بر دوش خود) حمل کنند، در این هنگام آن ها را به سوی سرزمین های مرده می فرستیم و به وسیله آن آب (حیاتبخش) نازل می کنیم و با آن از هر گونه میوه ای (از خاک تیره) بیرون می آوریم و این گونه(که زمین های مرده را زنده کردیم) مردگان را (نیز در قیامت) زنده می کنیم تا متذکر شوید .

آری آفتاب بر اقیانوس ها می تابد و بخار آب را به بالا می فرستد ، بخارها متراکم می شوند و توده های سنگین ابر را تشکیل می دهند ، امواج باد ، توده های کوه پیکر ابر را بر دوش خود حمل می کنند و به سوی سرزمین هایی که مأموریت دارند ، پیش می روند ، قسمتی از این بادها که در پیشاپیش توده های ابر درحرکتند و آمیخته با رطوبت

ملایمی هستند، نسیم دل انگیزی ایجاد می کنند که از درون آن ، بوی باران حیاتبخش به مشام می رسد ، این ها در حقیقت مبشران نزول باران هستند ، سپس توده های عظیم ابر ، دانه های باران را از خود بیرون می فرستند ، نه چندان درشتند که زراعت ها را بشویند و زمین ها را ویران کنند و نه چندان کوچکند که در فضا سر گردان بمانند ، آرام و ملایم بر زمین می نشینند و آهسته در آن نفوذ می کنند و محیط را برای رستاخیز بذرها و دانه ها آماده می سازند ، زمینی که در خشکی می سوخت و شباهت کامل به منظره یک گورستان خاموش و خشک داشت، تبدیل به کانون فعالی از حیات و زندگی و باغ های پر گل و پرمیوه می شود . و به دنبال آن اضافه می کند : « این چنین مردگان را از زمین بیرون می آوریم » و لباس حیات را در اندامشان می پوشانیم (وَ کَذلِکَ نُخْرِجُ الْمَوْتی) . این مثال را برای آن می آوریم که نمونه معاد را در این دنیا که همه سال در برابر چشم شما تکرار می شود، به شما نشان دهیم «تا متذکر گردید» (لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ) .(۱)

۱- آیاتی که مسأله معاد و رستاخیز را با ذکر شواهد زنده از همین زندگی دنیا بیان می کند ، در کتاب « معاد و جهان پس از مرگ » آمده است .

۵۸ وَ الْبَلَدُ الطَّیِّبُ یَخْرُجُ نَباتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذی خَبُثَ لایَخْرُجُ اِلاّنَکِدا کَذلِکَ نُصَرِّفُ الْایاتِ لِقَوْمٍ یَشْکَرُونَ

و سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار می روید اما سرزمین های بدطینت(و شوره زار)جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمی روید، این گونه، آیات را برای آن ها که شکرگزارند ، بیان می کنیم .

« نَکِد » به معنی شخص بخیل و ممسکی است که به آسانی چیزی به کسی نمی دهد و اگر هم بدهد ، بسیار ناچیز و کم ارزش خواهد بود ، زمین های شوره زار و نامساعد در آیه فوق تشبیه به چنین کسی شده است . همچنین فرمان رستاخیز ، گرچه سبب تجدید حیات و جان گرفتن انسان ها می گردد ، ولی همه انسان ها یکسان وارد محشر

نمی شوند ، آن ها نیز همانند زمین های شیرین و شوره زار باهم متفاوتند ، تفاوتی که از اعمال و عقاید و نیّاتشان سرچشمه می گیرد . آیه فوق در حقیقت اشاره به یک مسأله مهم است که در زندگی این جهان و جهان دیگر در همه جا تجلّی می کند و آن این که تنها « فاعلیت فاعل » برای به ثمر رسیدن یک موضوع ، کافی نیست ، بلکه استعداد و « قابلیت قابل » نیز شرط است ، از دانه های باران حیاتبخش تر و لطیف تر تصور

نمی شود ، اما همین بارانی که در لطافت طبعش کلامی نیست ، در یک جا سبزه و گل می رویاند و در جای دیگر خس و خاشاک .

رسالت نوح نخستین پیامبر اولوالعزم

۵۹ لَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحا اِلی قَوْمِهِ فَقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ مالَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ اِنّیآ اَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ عَظیمٍ

ما « نوح » را به سوی قومش فرستادیم، او به آن ها گفت: ای قوم من(تنها) خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جزاو برای شما نیست (و اگر غیر این کنید) من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم .

شعار توحید نه تنها شعار نوح ، بلکه نخستین شعار همه پیامبران الهی بوده است ، لذا در آیات متعددی ازهمین سوره و سوره های دیگر قرآن در آغاز دعوت بسیاری از پیامبران ، شعار « یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ : ای قوم ، خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست » ، دیده می شود .

از این جمله ها به خوبی استفاده می شود که ؛ بت پرستی مهم ترین خار بر سر راه سعادت همه انسان ها بوده است و این باغبان های توحید برای تربیت انواع گل ها و درختان پرثمر در سرزمین

ص:۸۱

جوامع انسانی قبل از هر چیز ، دامن همت به کمر می بستند تا با داس تعلیمات سازنده خود ، این خارهای مزاحم را ریشه کن سازند . نوح پس از بیدارکردن فطرت های خفته، آنان را از سرانجام بت پرستی برحذر داشته و گفت : « من از عذاب روز بزرگی بر شما می ترسم » (اِنّیآ اَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ عَظیمٍ) .

منظور از مجازات روز بزرگ ، ممکن است همان طوفان معروف نوح باشد که کمتر مجازاتی به عظمت و وسعت آن دیده شده است و نیز ممکن است اشاره به مجازات الهی در روز رستاخیز باشد ، زیرا این تعبیر در قرآن مجید در هر دو معنی به کار رفته است ، در آیه ۱۸۹ سوره شعراء می خوانیم : « فَاَخَذَهُمْ عَذابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ اِنَّهُ کانَ عَذابَ یَوْمٍ عَظیمٍ » ، این آیه درباره مجازاتی است که قوم شعیب بر اثر تبهکاری ها در همین جهان گرفتار آن شدند و در آیات ۴ و ۵ سوره مطففین می خوانیم : « اَلا یَظُنُّ اوُلآئِکَ اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِیَوْمٍ عَظیمٍ : آیا این ها گمان نمی کنند که برای روز بزرگی مبعوث خواهند شد ». تعبیر به «اَخافُ» (می ترسم گرفتار چنین مجازاتی شوید) بعد از ذکر مسأله شرک در آیه موردبحث ، ممکن است به خاطر این باشد که نوح می خواهد به آن ها بگوید : اگر یقین به چنین مجازاتی نداشته باشید، لااقل بیم آن هست ،

بنابراین عقل اجازه نمی دهد که با چنین احتمالی این راه را بپیمایید و به استقبال چنین عذاب دردناکی بشتابید .

۶۰ قالَ الْمَلَاءُ مِنْ قَوْمِهِ اِنّا لَنَریکَ فی ضَلالٍ مُبینٍ

(ولی) اشراف قومش به او گفتند : ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم .

« مَلَاء » معمولاً به جمعیتی گفته می شوند که عقیده واحدی برای خود انتخاب کرده اندو اجتماع و شکوه ظاهری آن ها چشم ها را پر می کنند، زیرا ماده اصلی این لغت، به معنی پرکردن است و در قرآن مجید این تعبیر بیشتر درمورد جمعیت های خودخواه و خودکامه ای که ظاهری آراسته و باطنی آلوده دارند و صحنه های مختلف اجتماع را با وجود خود پر می کنند ، اطلاق شده است

۶۱ قالَ یا قَوْمِ لَیْسَ بی ضَلالَهٌ وَ لکِنّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ

گفت: ای قوم من، هیچ گونه گمراهی در من نیست، ولی من فرستاده پروردگار جهانیانم .

اشاره به این که خدایان پراکنده ای که شما قائل شده اید و برای

ص:۸۳

هریک قلمرو حکومتی پنداشته اید ، همانند خدای دریا ، خدای آسمان ، خدای صلح و جنگ و مانند این ها همه بی اساس است ، پروردگار و رب همه جهانیان تنها خداوند یگانه یکتا است که خالق همه آن ها می باشد .

۶۲ اُبَلِّغُکُمْ رِسالاتِ رَبّی وَ اَنْصَحُ لَکُمْ وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ

رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و خیرخواه شماهستم و ازخداوند چیزهایی می دانم که شما نمی دانید .

«اَنْصَحُ» از ماده «نُصْح» به معنی خلوص و بی غلّ و غش بودن است، لذا « ناصح العسل » به معنی عسل خالص است ، سپس این تعبیر در مورد سخنانی که از روی نهایت خلوص نیّت و خیرخواهی و بدون تقلّب و فریب و تزویر گفته می شود ، به کار رفته است . و در پایان اضافه می کند : « من چیزهایی از خداوند می دانم که شما

نمی دانید » (وَ اَعْلَمُ مِنَ اللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ) . این جمله ممکن است جنبه تهدید در برابر مخالفت های آن ها داشته باشد که من مجازات های دردناکی از خداوند در برابر تبهکاران سراغ دارم که شما هنوز از آن بی خبر هستید و یا اشاره به لطف و رحمت پروردگار باشد که اگر در

مسیر اطاعتش گام بگذارید ، برکات وپاداش هایی از او سراغ دارم که شما به عظمت و وسعت آن واقف نیستید و یا اشاره به این باشد که اگر من عهده دار هدایت شما شده ام ، مطالبی درباره خداوندبزرگ و دستوراتش می دانم که شما از آن آگاهی ندارید و به همین جهت باید از من پیروی کنید و هیچ مانعی ندارد که همه این معانی در مفهوم جمله فوق جمع باشد .

۶۳ اَوَعَجِبْتُمْ اَنْ جآءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

آیاتعجب کرده ایدکه دستورآگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد، تا (از عواقب اعمال خلاف) بیمتان دهد و (در پرتو این دستور) پرهیزگاری پیشه کنید شاید مشمول رحمت (الهی) گردید .

جزء هشتم (۱۰۳)

یعنی این موضوع چه جای تعجب است ؟ زیرا یک انسان شایسته ، استعداد انجام این رسالت را بهتر از هر موجود دیگر دارد ، به علاوه انسان است که می تواند رهبر انسان ها شود ، نه فرشتگان و نه غیر آن ها .

۶۴ فَكَذَّبُوهُ فَاَنْجَيْناهُ وَالَّذينَ مَعَهُ فِى الْفُلْكِ وَ اَغْرَقْنَا الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنآ اِنَّهُمْ كانُوا قَوْما عَمينَ

اما سرانجام او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند، رهایی بخشیدیم و آن ها که آیات ما را تکذیب کردند، غرق نمودیم، چه این که آن ها جمعیتی نابینا (و کوردل) بودند .

« عَمین » جمع « عَمْی » معمولاً به کسی گفته می شود که چشم بصیرت و دید باطن او از کار افتاده است ، ولی « اَعَمی » هم به افرادی

(۱۰۴) سوره اَعراف

گفته می شود که دید ظاهر خود را از دست داده اند و هم آن ها که دید باطن را . این کوردلی نتیجه اعمال شوم و لجاجت های مستمر خودشان بود ، زیرا تجربه نشان داده هنگامی که انسان مدت ها در تاریکی بماند و یا به علل دیگری چشم خود را ببندد و از نگاه کردن ، خودداری کند ، قدرت دید خود را تدریجا از دست خواهد داد و سرانجام نابینا خواهد شد ، همچنین سایر اعضاء بدن ، اگر مدت زیادی کار نکنند ، می خشکند و برای همیشه از کار می افتند . دید باطن انسان نیز از این قانون مستثنی نیست ، چشم پوشی مستمراز حقایق و به کار نگرفتن عقل و خرد در فهم واقعیت ها ، تدریجا چشم تیزبین عقل را ضعیف کرده و سرانجام نابینا می کند .

گوشه ای از سرگذشت قوم هود

۶۵ وَ اِلی عادٍ اَخاهُمْ هُودا قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ اَفَلا تَتَّقُونَ

و به سوی قوم عاد برادرشان «هود» را فرستادیم، گفت:

ای قوم من ، (تنها) خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما نیست، آیا پرهیزگاری پیشه نمی کنید؟

قوم « عاد » مردمی بودند که در سرزمین یمن زندگی می کردند ، از نظر قدرت جسمانی و ثروت سرشاری که از طریق کشاورزی و دامداری به آن ها می رسید ، ملتی نیرومند و قوی بودند ، ولی انحرافات عقیده ای مخصوصا بت پرستی و مفاسد اخلاقی در میان آن ها غوغا می کرد . « هود » که از آنان بود و با آن ها خویشاوندی داشت ، از طرف پروردگار مأمور دعوت آن ها به سوی حق و مبارزه با فساد گردید و شاید تعبیر به « اَخاهُمْ » (برادرشان) اشاره به همین پیوند نسبی باشدکه در میان هود و قوم عادبود. این احتمال نیز هست که تعبیر «برادر» در مورد حضرت هودو نیز درموردچندنفردیگرازپیامبران مانند نوح (۱۰۶/شعراء) و صالح (۱۴۲ / شعراء) ولوط (۱۶۱ / شعراء) وهمچنین حضرت شعیب (۸۵/اعراف)، به خاطر این باشد که آن ها در

نهایت دلسوزی و مهربانی ، همچون یک برادر ، با قوم و جمعیت خود

رفتارمی کردند و ازهیچ کوشش و تلاشی برای هدایت آن ها فروگذار نکردند ، این تعبیر در مورد کسانی که نهایت دلسوزی دربـاره فرد یـا جمعیتی به خرج می دهنـد ، گفته می شود ، به علاوه این تعبیر حـاکی از یک نوع برابری و نفی هرگونه تفوق طلبی و ریاست طلبی است ، یعنی این مردان خـدا هیـچ گونه داعیه ای در زمینه هدایت آن ها در سـر نداشـتند ، بلکه صـرفا به خـاطر نجـات آنـان از گرداب بـدبختی ، دست و پـا می کردنـد . در هر حـال روشن است که تعـبیر « اَخـاهُمْ » هرگز اشـاره به برادری دینی نیست ، زیرا این اقوام غالبا به دعوت اصـلاح طلبانه پیامبرانشان پاسـخ مثبت ندادنـد . هود دعوت خود را از مسأله توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی شروع کرد .

۶۶ قالَ الْمَلَاءُ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ اِنّا لَنَریکَ فی سَفاهَةٍ وَ اِنّا لَنَظُنُّکَ مِنَ الْکاذِبینَ

اشراف کافر قوم او گفتند : ما تو را در سفاهت (و نادانی و سبک مغزی) می بینیم ومامسلماتوراازدروغگویان می دانیم.

ولی این جمعیت خودخواه و متکبر ، مخصوصـا ثروتمنـدان ازخودراضـی که قرآن از آن ها تعبیر به « مَلَاء » کرده است ، یعنی ظاهر

آن ها چشم پر کن بود ، به هود همان گفتند که قوم نوح به نوح گفته بودند ، بلکه نسبت سفاهت نیز به او دادند . « سفاهت » و سبک مغزی از نظر آن ها این بود که انسانی برخلاف سنت های محیط هرچند غلط و نادرست باشد ، به پاخیزد و حتی جان خود را در این راه به خطر افکند ، سفاهت در منطق آنان این بود که کسی همرنگ محیط نشود و نان را به نرخ روز نخورد و برای سنت شکنی به پاخیزد و هرگونه ناراحتی و دردسری را برای خود بخرد .

۶۷ قالَ یا قَوْمِ لَیْسَ بی سَفاهَهٌ وَ لکِنّی رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ

گفت: ای قوم من، هیچ گونه سفاهتی درمن نیست ، ولی فرستاده ای از طرف پروردگار جهانیانم .

۶۸ اُبَلِّغُکُمْ رِسالاتِ رَبّی وَ اَنَا لَکُمْ ناصِحٌ اَمینٌ

رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و من خیرخواه امینی برای شما هستم .

هود اضافه کرد : « من وظیفه دارم رسالت های پروردگارم را به شما ابلاغ کنم و دستورهایی راکه ضامن سعادت و خوشبختی شما و نجات از گرداب شرک و فساد است ، در اختیار شما بگذارم، آن هم

درنهایت دلسوزی و خیرخواهی و در نهایت امانت و درستکاری » .

۶۹ اَوَ عَجِبْتُمْ اَنْ جآءَکُمْ ذِکْرٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَلی رَجُلٍ مِنْکُمْ لِیُنْذِرَکُمْ وَ اذْکُرُوا اِذْ جَعَلَکُمْ خُلَفآءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زادَکُمْ فِی الْخَلْقِ بَصْطَةً فَاذْکُرُوآا الآءَ اللّهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ

آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد تا (از مجازات الهی) بیمتان دهد و به یاد آورید هنگامی شما را جانشینان قوم نوح قرارداد و شمارا ازجهت خلقت گسترش داد (و به نیروی بدنی قوی مجهز ساخت)، پس نعمت های خدا را به یادآورید شاید رستگار شوید .

جزء هشتم (۱۰۹)

جمله « زادَکُمْ فِی الْخَلْقِ بَصْطَةً » (شما را از نظر آفرینش گسترش داد) ممکن است اشاره به قدرت جسمانی قوم عاد باشد ، زیرا هم از آیات مختلف قرآن و هم از تواریخ برمی آید که آن ها مردمی درشت استخوان و قوی پیکر و نیرومند بودند ، در آیه ۱۵ سوره فصلت از قول آن ها می خوانیم : « مَنْ اَشَدُّ مِنّا قُوَّةً : چه کسی از ما نیرومندتر است ؟ » و در آیه ۷ سوره حاقه درمورد بلایی که به جرم اعمالشان بر

سر آن ها آمد ،می خوانیم : « فَتَرَی الْقَوْمَ فیها صَرْعی کَاَنَّهُمْ اَعْجازُ نَخْلٍ خاوِیَهٍ : قوم عاد را می دیدی که بر اثر طوفان آن چنان روی زمین افتاده اند که گویا تنه های درختان نخل بود که به روی زمین افتاده بود » .

۷۰ قالُوآا اَجِئْتَنا لِنَعْبُدَ اللّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ ما کانَ یَعْبُدُ ابآؤُنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنآ اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقینَ

گفتند:آیابه سراغ ماآمده ای که تنها خدای یگانه را بپرستیم

(۱۱۰) سوره اَعراف

و آن چه را پدران ما می پرستیدند ، رها کنیم ، حال که چنین است ، آن چه (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی ، بیاور ، اگر راست می گویی .

همان طور که ملاحظه می کنید ، سطح افکار آنان به قدری پایین بود که از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و پراکندگی و تعدد خدایان را برای خود ، مایه افتخار می پنداشتند و جالب این که تنها منطق آنان در این زمینه همان تقلید کورکورانه از سنن نیاکان بود وگرنه چگونه ممکن بود بتوانند تعظیم در برابر قطعات سنگ و چوب را توجیه کنند . و سرانجام برای این که امید « هود » را به کلی از خود قطع کنند و به اصطلاح حرف آخر را به او زده باشند ، گفتند : « اگر راست می گویی و عذاب ها و مجازات هایی را که به ما وعده می دهی ، حقیقت دارد ،

هرچه زودتر آن ها را به سراغ ما بفرست و ما را محو و نابود کن » (یعنی ما کمترین واهمه ای از تهدیدهای تو نداریم) (فَأْتِنا بِما تَعِدُنآ اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقینَ) .

جزء هشتم (۱۱۱)

۷۱ قالَ قَدْ وَقَعَ عَلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُم رِجْسٌ وَ غَضَبٌ اَتُجادِلُونَنی فی اَسْمآءٍ سَمَّیْتُمُوهآ اَنْتُمْ وَ ابآؤُکُمْ ما نَزَّلَ اللّهُ بِهامِنْ سُلْطانٍ فَانْتَظِرُوآا اِنّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرینَ

گفت : پلیدی و غضب پروردگار شما را فراگرفته ، آیا با من درموردنام هایی مجادله می کنید(که به عنوان معبود و خدا) شما و پدرانتان (بر بت ها) گذارده اید، در حالی که خداوندهیچ فرمانی درباره آن نازل نکرده است ، بنابراین شما منتظر باشید ، من هم با شما انتظار می کشم .

« رِجْس » در اصل به معنی چیز ناپاک است و بعضی از مفسران معتقدند ریشه اصلی آن ، معنی وسیع تری دارد و به معنی هرچیزی است که باعث دوری و تنفر می شود و لذا به انواع پلیدی ها و نجاست ها و مجازات ها، « رِجْس » گفته می شود ، زیرا همه این امور موجب فاصله گرفتن انسان و تنفر او می گردد . در هرصورت این کلمه در آیه فوق

می تواند به معنی مجازات و عذاب الهی باشد و ذکر آن با جمله « قَدْ وَقَعَ » که به صورت فعل ماضی است ، اشاره به این است که به طور قطع شما مستحق عذاب شده اید و دامانتان را خواهد گرفت . سپس برای این که گفتار آن ها درباره بت ها بدون پاسخ نماند، اضافه می کند : « آیا شما با من در مورد چیزهایی که از الوهیت جز نامی بی اثر ندارند و نیاکان شما اسم خدا بر آن ها گذارده اند و به دروغ آثار و خاصیتی برای آن ها قائل شده اند ، به مجادله برخاسته اید ، درحالی که هیچ گونه فرمان و حجتی از ناحیه خدا در این باره نازل نشده است » (اَتُجادِلُونَنی فی اَسْمآءٍ سَمَّیْتُمُوهآ اَنْتُمْ وَ ابآؤُکُمْ ما نَزَّلَ اللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ) . در حقیقت بت های شما از الوهیت ، تنها یک اسم بی مسمّی دارند ، اسمی که زاییده پندارهای خام شما و نیاکانتان است وگرنه با قطعات سنگ و چوب دیگر بیابان و جنگل هیچ تفاوتی ندارد . سپس گفت : « اکنون که چنین است ، شما در انتظار بمانید ، من هم با شما انتظار می کشم ، شما در این انتظارباشیدکه بت ها یاریتان کنند و من در انتظارم که عذاب دردناک الهی بر شما فرود آید » ، آینده نشان خواهدداد کدام یک از این دو انتظار به حقیقت نزدیک تر خواهد بود (فَانْتَظِرُوآا اِنّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرینَ).

ص:۹۳

۷۲ فَاَنْجَيْناهُ وَالَّذينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنّا وَ قَطَعْنا دابِرَ الَّذينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ ما كانُوا مُؤْمِنينَ

سرانجام او و کسانی را که با او بودند ، به رحمت خود نجات بخشیدیم و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند ، قطع کردیم .

« دابِر » در لغت به معنی آخر و پایان چیزی است ، بنابراین مفهوم آیه این است که آن ها را تا به آخر نابود ساختیم و ریشه هایشان به کلی قطع شد .

سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود

۷۳ وَ اِلیثَمُودَ اَخاهُمْ صالِحاقالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ قَدْ جآءَتْکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ هذِهِ

ناقَهُ اللّهِ لَکُمْ ایَهً فَذَرُوها تَأْکُلْ فیاَرْضِ اللّهِ وَ لا تَمَسُّوها بِسُوآءٍ فَیَأْخُذَکُمْ عَذابٌ اَلیمٌ

و به سوی (قوم) ثمود برادرشان « صالح » را فرستادیم، گفت : ای قوم من، خدا را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست ، دلیل روشنی ازطرف پروردگار برای شما آمده ؛ این "ناقه" الهی برای شما معجزه ای است ، او را

به حال خود واگذارید که در سرزمین خدا (از علف های بیابان) بخورد و آن را آزار نرسانید که عذاب دردناکی شمارا خواهدگرفت .

«ناقَه» در اصل به معنی شترماده است و درهفت مورد قرآن مجید اشاره به ناقه صالح (۱) شده ، این شتر چگونه شتری بوده و چگونه به

۱ در « مجمع البیان » آمده : "ناقه" در اصل به چیزی گفته می شود که تسلیم و رام و آماده است و اطلاق آن به شتر ماده ، شاید به همین جهت است که آمادگی بیشتری برای سواری دارد .

عنوان یک معجزه و دلیل دندان شکن به قوم صالح معرفی گردیده ؟ شرح آن به خواست خدا در سوره هود ذیل آیات مربوط به قوم ثمود خواهد آمد . ضمنا باید توجه داشت اضافه « ناقَه » به « اَللّه » در آیات فوق ، به اصطلاح از قبیل اضافه تشریفی است و اشاره به این است که ناقه مزبور ، یک شتر معمولی و عادی نبود ، بلکه امتیازاتی داشته است. در آیات ۷۳ تا ۷۹، به قیام « صالح » پیامبر بزرگ خدا در میان قوم «ثمود» که در یک منطقه کوهستانی میان حجاز و شام زندگی می کردند، اشاره شده و بحث های عبرت انگیز گذشته را درباره قوم نوح و هود بدین وسیله ادامه می دهد .

ص:۹۵

البته در سوره های هود و شعراء و قمر و شمس ، به این ماجرا نیز اشاره شده و از همه جا مشروح تر سرگذشت این جمعیت در سوره هود آمده است ، در این آیات تنها فشرده ای از گفتگوهای صالح با قوم ثمود و سرانجام کار آن ها بیان گردیده است .
صالح نیز مانند سایر پیامبران ،

نخستین گـام را در راه هـدایت آن هـا از مسأله توحیـد و یکتـاپرستی برداشت. اضافه «اَرْض» به «اَللّه (زمین خـدا) اشاره به این است که این شتر ، مزاحم کسی نیست و تنها از علف بیابان استفاده می کند ، بنابراین نمی بایست مزاحم او شوند .

۷۴ وَاذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفـآءَ مِنْ بَعْـدِ عادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِى الْاَرْضِ تَتَّخِـذُونَ مِنْ سُـهُولِها قُصُورا وَ تَنْحِتُونَ الْجِبالَ بُيُوتا فَاذْكُرُوآ آلاآءَ اللّهِ وَ لاتَعْثَوْا فِى الْاَرْضِ مُفْسِدينَ

و به خاطر بیاورید که شـما را جانشـینان قوم عاد قرار داد و در زمین مستقر ساخت که در دشت هایش قصرها برای خود بنا می کنید و در کوه ها برای خود خانه ها می تراشید ، بنابراین نعمت های خدا را متذکر شوید و در زمین فساد نکنید .

« تَعْثَوْا » از ماده « عثی » به معنی تولید فساد کردن است ، منتها

این ماده بیشتر به مفاسد اخلاقی و معنوی گفته می شود ، بنابراین ذکر کلمه « مُفْسِدینَ » بعد از جمله « لا تَعْثَوْا » ، به عنوان تأکید می باشد ، زیرا هر دو یک معنی را می رساند

از این تعبیر چنین به نظر می رسد که آن ها محل زندگی خود را در تابستان و زمستان تغییر می دادند ، در فصل بهار و تابستان در دشت های وسیع و پربرکت به زراعت و دامداری می پرداختند و به همین جهت خانه های مرفه و زیبایی در دشت داشتند و به هنگام فرا رسیدن فصل سرما و تمام شدن برداشت محصول ، به خانه های مستحکمی که در دل صخره ها تراشیده بودند و در مناطق امن و امانی قرار داشت و از گزند طوفان و سیلاب و حوادث برکنار بود ، آسوده خاطر زندگی می کردند.

۷۵ قالَ الْمَلاَءُ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ امَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ صالِحا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قالُوآ اِنّا بِمآ اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ

(۱۱۸) سوره اَعراف

(ولی) اشراف متکبر قوم او ، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند ، گفتند: آیا (راستی) شما یقین دارید صالح از طرف

پروردگار خود فرستاده شده است ؟ آن ها گفتند: ما به آن چه او به آن مأموریت یافته ، ایمان آورده ایم .

باز ملاحظه می کنیم که جمعیت اشراف و ثروتمندان خوش ظاهر و بدباطن که از آن ها تعبیر به « مَلَاء » (چشم پرکن) شده است ، سررشته مخالفت با این پیامبر بزرگ الهی را به دست گرفتند و از آن جا که عده قابل ملاحظه ای از توده های خوش فکر و پاکدل که همواره در بند اسارت اشراف گرفتار بودند، دعوت صالح را پذیرفته و اطراف او جمع شده بودند ، مخالفت خود را با این گروه شروع کردند و همان طور که قرآن می گوید ، این جمعیت اشرافی و متکبر ازقوم صالح به افرادی ازمستضعفان که ایمان آورده بودند ، گفتند : « آیا به راستی شما می دانید که صالح از طرف خدا برای راهنمایی ما فرستاده شده است » (قالَ الْمَلَاءُ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ امَنَ مِنْهُمْ اَتَعْلَمُونَ اَنَّ صالِحا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ) .

جزء هشتم (۱۱۹)

البته هدف آن ها از این سؤال ، جستجوی حق نبود ، بلکه می خواستند با القای شبهات در دل آن ها وسوسه ایجاد کنند و روحیه آنان را تضعیف نمایند و به گمان این که همانند دورانی که در بند بودند ، مطیع و فرمانبردار آن ها هستند ، از حمایت صالح دست بردارند . ولی

ص:۹۸

به زودی با پاسخ قاطع آنان که حکایت از تصمیم و اراده قوی می کرد ، روبه رو شدند و این پاسخ را از آنان شنیدند که ؛ « ما نه تنها می دانیم صالح فرستاده خدا است، بلکه به آن چه او مأموریت دارد و دعوت به سوی آن می کند ، ایمان آورده ایم » (قالُوا اِنّا بِمآ اُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ) .

۷۶ قالَ الَّذینَ اسْتَکْبَرُوا اِنّا بِالَّذیآ امَنْتُمْ بِهِ کافِرُونَ

متکبران گفتند : (ولی) ما به آن چه شما به آن ایمان آورده اید ، کافریم .

از آن جا که آن ها به خاطر قدرت و ثروت ظاهریشان ، همیشه در

(۱۲۰) سوره اَعراف

جامعه پیشوا و الگوی مردم بودند ، چنین می پنداشتند که این بار نیز با اظهار کفر و بی ایمانی ، الگو برای دگران خواهند شد و مردم از آنان پیروی خواهند کرد ، ولی به زودی به اشتباه خود پی بردند و متوجه شدند که مردم این بار در پرتو ایمان به خدا ، شخصیت تازه ای یافته و از استقلال فکری و نیروی اراده بهره مند شده اند. جالب توجه این که در آیات فوق از اشراف بی ایمان ، به عنوان « مستکبران » و از توده های زحمت کش باایمان ، به عنوان « مستضعفان » یاد شده و این نشان می دهد که دسته اول با خودبرتربینی و غصب حقوق مردم زیردست و

جذب نیروهای آن ها ، به آن موقعیت رسیده بودند که به زبان امروز می توان از آن ها به طبقه « استثمارکننده » و « استثمارشونده » تعبیر کرد .

۷۷ فَعَقَرُوا النّاقَهَ وَ عَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قالُوا یا صالِحُ ائْتِنا بِما تَعِدُنآ اِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلینَ

سپس « ناقه » را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند : ای صالح ، اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی ،آن چه ما را با آن تهدید می کنی، بیاور .

جزء هشتم (۱۲۱)

هنگامی که ثروتمندان متکبر و خودخواه از ایجاد تزلزل در پایه های ایمان توده های مردم باایمان مأیوس شدند و از سوی دیگر می دیدند باوجود « ناقه » که معجزه صالح محسوب می شد، سمپاشی های آن ها به جایی نمی رسد ، تصمیم به نابود کردن ناقه گرفتند و قبل از هرچیز « آن را پی کردند و کشتند و از فرمان خدا سر برتافتند » (فَعَقَرُوا النّاقَهَ وَ عَتَوْا عَنْ اَمْرِ رَبِّهِمْ) (۱).

۱- منظوراز «پی کردن» شتر و اسب، آن است که عصب محکم مخصوصی را که در پشت پای او قرار دارد و عامل اصلی حرکت است، قطع کنند، این حیوان فورا بر زمین می غلطد و هیچ قدرتی بر حرکت نخواهد داشت .

و به این نیز قناعت نکردند ، بلکه به سراغ صالح آمدند و صریحا به او « گفتند : اگر تو فرستاده خدا هستی ، هر چه زودتر عذاب الهی را به سراغ ما بفرست » (وَ قالُوا

(۱۲۲) سوره اَعراف

یا صالِحُ ائْتِنا بِما تَعِدُناَ اِنْ کُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلینَ) .

یعنی ما کمترین واهمه ای از تهدیدهای تو نداریم و این تهدیدها همه بی اساس است ، این سخن در حقیقت برپاساختن یک نوع جنگ اعصاب در مقابل صالح و برای تضعیف کردن روحیه صالح و مؤمنان بود .

۷۸ فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَهُ فَاَصْبَحُوا فی دارِهِمْ جاثِمینَ

سرانجام زمین لرزه آن ها را فراگرفت و صبحگاهان (تنها) جسم بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود .

« جاثِم » در اصل از ماده « جَثْم » به معنی نشستن روی زانو و توقف در یک مکان است و بعید نیست این تعبیر اشاره به آن باشد که هنگام وقوع زلزله شدید ، آن ها در خواب خوش فرورفته بودند، ناگهان به پاخاستند، همین که بر سر زانو نشستند، حادثه به آن ها مهلت نداد و بر اثر وحشت و ترس و یا فروریختن دیوارها و یا صاعقه ای که با آن زلزله همراه بود ، جان خود را در همان حالت از دست دادند . هنگامی که

آن هـا ستیزه جویی و طغیانگری را به آخر رساندنـد و آخرین بارقه آمادگی ایمان رادر وجود خود خاموش ساختنـد، مجازات الهی که طبق قانون انتخاب اصلح و ازمیان بردن موجودات فاسـد و مفسد صورت می گیرد، به سـراغ آن ها آمد و « آن چنان لرزه ای قصـرها و خـانه هـای مسـتحکمشان را تکـان داد و فروریخـت و زنــدگی پرزرق و برق آن هـا را درهـم کوبیــد که صبحگاهان تنها جسم بی جان آن ها در خانه هایشان باقی مانده بود » .

جزء هشتم (۱۲۳)

قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند ؟

در این جا یک سؤال پیش می آیـد و آن این که از آیه فوق اسـتفاده می شود که وسـیله نابودی این قوم سـرکش ، زلزله بود ، امـا از آیه ۱۳ سوره فصلت برمی آیـدکه صـاعقه آن هـا رانـابود کرد و در آیه ۵ سوره حـاقه می خوانیم: « اَمّـا ثَمُودُ فَـاُهْلِکُوا بِالطّـاغِیَهِ: قوم ثمود به وسـیله یـک عامـل ویران گر از میـان رفتنـد » ، آیا در میان این تعبیرات ، تضادی وجود دارد؟پاسـخ این سؤال را می تـوان در یـک جملـه خلاـصه کرد و آن این که این هرسه عامـل،به یـک چیزبـازگشت می کننـدویالازم و ملزوم یکدیگرنـد، بسـیار می شودکه زمین لرزه در یک منطقه براثر صاعقه های عظیم ایجاد می شود، یعنی نخست صاعقه تولیـد می شود و به دنبال آن ، زمین لرزه به وجود

می آیـد و امـا « طـاغِیَه » به معنی موجودی است که از حـدّ خود تجـاوز کنـد و این هم با زلزله سازگار است و هم با صاعقه ، بنابراین تضادی در میان آیات نیست .

۷۹ فَتَوَلّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُکُمْ رِسالَهَ رَبّی وَ نَصَحْتُ لَکُمْ وَ لکِنْ لا تُحِبُّونَ النّاصِحینَ

(صالح) ازآن ها روی برتافت و گفت: ای قوم ، من رسالت پروردگارم را به شـما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم ولی (چه کنم) که شما خیرخواهان را دوست ندارید.

در این جا سؤال دیگری پیش می آیـد و آن این که ؛ آیا این گفتگوی صالح بعد از نابودی آن جمعیت صورت گرفته است و یا این که این

گفتگوی نهایی صالـح با آن ها قبل از مرگشان به عنوان اتمام حجت بوده ، ولی در عبارت قرآن ، بعـد از جریان مرگ آن ها ذکر شـده است ؟ البته احتمال دوم با ظاهر خطاب سازگارتر است ، زیرا گفتگو با آن ها نشان می دهدکه آن ها زنده بوده اند ولی احتمـال نخست نیز چنـدان بعیـد نیست، زیرا بسـیار می شود که برای عبرت گرفتن افراد بازمانـده ، چنین گفتگوهایی را با گذشتگان و ارواح آن ها انجام می دهند، چنان که در

تاریخ زندگانی علی می خوانیم: پس از جنگ جمل در کنار جسد طلحه ایستاد و گفت : « ای طلحه ، تو در اسلام خدمات قابل ملاحظه ای داشتی ، حیف که آن ها را برای خود حفظ نکردی » و نیزدر اواخر « نهج البلاغه » می خوانیم که علی به هنگامی که از جنگ صفین بازمی گشت ، در پشت دروازه کوفه رو به قبرستان کرده « نخست به ارواح گذشتگان سلام کرد و بعد به آن ها گفت : شما پیشرو این قافله بودید و ما هم به دنبال شماخواهیم بود » .

رسالت شعیب در مدین

(۱۲۶) سوره اَعراف

۸۵ وَ اِلی مَدْیَنَ اَخاهُمْ شُعَیْبا قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ ما لَکُمْ مِنْ اِلهٍ غَیْرُهُ قَدْ جاَءَتْکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَاَوْفُواالْکَیْلَ وَالْمیزانَ
لاتَبْخَسُواالنّاسَ اَشْیآءَهُمْ وَ لاتُفْسِدُوا فِی الْاَرْضِ بَعْدَ اِصْلاحِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ

و به سوی مدین ، برادرشان « شعیب » را فرستادیم ، گفت:ای قوم من، خدارابپرستیدکه جز او معبودی ندارید، دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است، بنابراین حق پیمانه و وزن را ادا کنید و از اموال مردم

ص:۱۰۴

چیزی نکاهید و در روی زمین بعد از آن که (در پرتو ایمان و دعوت انبیاء) اصلاح شده است ، فساد نکنید ، این برای شما بهتر است اگر باایمان هستید.

« بَخْس » به معنی کم گذاردن حقوق افراد و پایین آمدن از حد است ، به گونه ای که موجب ظلم و ستم گردد . شعیب که نسبش

طبق تواریخ با چندین واسطه به حضرت ابراهیم می رسد ، مبعوث به سوی اهل مدین گردید ، مدین از شهرهای شام بود و مردمی تجارت پیشه و مرفّه داشت که در میان آن ها بت پرستی و همچنین تقلّب و کم فروشی در معامله کاملاً رایج بود . جمعی از مفسران مانند « مرحوم طبرسی » در « مجمع البیان » و « فخر رازی » در تفسیر معروف خود نقل کرده اند که «مدین» دراصل نام یکی از فرزندان ابراهیم خلیل بود و چون فرزندان و نوادگان او درسرزمینی در طریق شام سکونت اختیار کردند ، به نام « مَـدْیَن » نامیده شد . در این که « بَیِّنَه » (دلیل روشن) چگونه چیزی بوده است ، در آیات فوق ، سخنی از آن به میان نیامده ، ولی ظاهر این است که اشاره به معجزات شعیب است . پس از دعوت به توحید ، به مبارزه با مفاسد اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی آن ها برخاسته ، نخست آنان را که آلوده کم فروشی و تقلّب و تزویر در

معامله بوده اند ، از این کار بازمی دارد .

روشن است که نفوذ هرگونه خیانت و تقلّب در امر معاملات ، پایه های اطمینان و اعتماد عمومی را که بزرگ ترین پشتوانه اقتصادی ملت ها است ، متزلزل و ویران می سازد و ضایعات غیر قابل جبرانی برای جامعه به بار می آورد ، به همین دلیل یکی از موضوعات مهمی که شعیب روی آن انگشت گذاشت ، همین موضوع بود . گویا اضافه کردن جمله « اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ » اشاره به این است که این دستورات اجتماعی و اخلاقی ، هنگامی ریشه دار و ثمربخش خواهد بود که از نور ایمان روشن گردد، اما اگر بدون پشتوانه ایمان باشد و تنها روی یک سلسله مصالح مادی تکیه کند ، دوام و بقایی نخواهد داشت .

(۱۲۸) سوره اَعراف

۸۶ وَ لا تَقْعُدُوا بِکُلِّ صِراطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبیلِ اللّهِ مَنْ امَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَها عِوَجا وَ اذْکُرُوآ اِذْ کُنْتُمْ قَلیلاً فَکَثَّرَکُمْ وَ انْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ الْمُفْسِدینَ

و بر سر هر راه ننشینید که (مردم باایمان را) تهدید کنید و مؤمنان را از راه خدا بازدارید و (با القای شبهات) آن را

کج و معوج نشان دهید و به خاطربیاورید زمانی را که افراد کمی بودید و او شما را فزونی داد و بنگرید چگونه سرانجام مفسدان بود .

در این که آن ها چگونه افراد متمایل به ایمان را تهدید می کردند ، مفسران احتمالات متعددی داده اند ، بعضی احتمال داده اند از طریق تهدید به قتل و بعضی از طریق راهزنی و گرفتن اموال مردم باایمان ، ولی متناسب با بقیه جمله های آیه همان معنی اول است . در پایان آیه پنجمین نصیحت شعیب که یادآوری نعمت های پروردگار برای تحریک حسّ شکرگزاری آن ها است ، آمده ؛ « به خاطر بیاورید هنگامی که شما افراد کمی بودید ، خداوند جمعیتتان را زیاد کرد و نیروی انسانی شما را فزون تر ساخت » (وَ اذْکُرُوآا اِذْ کُنْتُمْ قَلیلاً فَکَثَّرَکُمْ ...) .

از جمله فوق چنین استفاده می شود که برخلاف تبلیغات حساب نشده ای که امروز می کنند ، در اکثر موارد کثرت نفرات ، می تواند سرچشمه قدرت و عظمت و پیشرفت جامعه باشد، البته به شرطی که بابرنامه های منظم، زندگی آن هاازنظرمادی و معنوی تأمین گردد.

(۱۳۰) سوره اَعراف

۸۷ وَ اِنْ کانَ طآئِفَةٌ مِنْکُمْ امَنُوا بِالَّذیآ اُرْسِلْتُ بِهِ وَ طآئِفَةٌ

لَمْ یُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتّی یَحْکَمَ اللّهُ بَیْنَنا وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمینَ

و اگر طایفه ای از شما به آن چه من فرستاده شده ام ، ایمان آورده اند و طایفه ای ایمان نیاورده اند، صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند که او بهترین داوران است.

آیه مورد بحث درواقع پاسخی است به بعضی از گفته های مؤمنان و کافران قوم او ، زیرا مؤمنان بر اثر فشارهایی که از طرف کافران به آن ها وارد می شد، طبعا این سؤال را ازپیامبرشان می کردند ، که ما تا کِی در شکنجه و فشار خواهیم بود ؟

مخالفان او نیز از این که مجازات الهی فورا دامانشان را نگرفته بود ،

جرأت و جسارت پیدا کرده ، می گفتند : اگر راستی تو از طرف خدا هستی، پس چرا با این مخالفت های ما ، هیچ گزندی متوجه ما نمی شود ؟ شعیب می گوید : « اگر طایفه ای از شما به آن چه من مبعوث شده ام ، ایمان آورده و جمعیت دیگری ایمان نیاورده اند ، نباید موجب غرور کافران و یأس مؤمنان گردد ، شما صبر کنید تا خداوند میان ما حکم کند که او بهترین حاکمان است » ، یعنی آینده نشان خواهد داد چه کسانی بر حق بوده اند و چه کسانی بر باطل .

ص:۱۰۸

فهرست مطالب

موضوع صفحه

ص:۱۰۹

فهرست مطالب

موضوع صفحه

رسالت شعیب در مدین●●● ۱۰۴

ص:۱۱۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹